

دانستنیهای ولایت



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش
بهترین دستگیره برای نجات انسان از هر انحرافی، دستگیره ولایت است.
یعنی پیروی و محبت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و امامان یازده گانه بعد
از ایشان باعث نجات انسان می باشد یقیناً.
پس باید به ولایت معرفت داشته باشیم و باندازه توانمان آن را بشناسیم.
کتاب هایی که درباره ولایت است مطالعه نماییم و تلاش کنیم از اهل بیت
علیهم السلام عقب نمانیم و البته جلو هم نزنیم.
در این کتاب دانستنی هایی درباره ولایت آورده شده است.
بهار 1402. کرمانشاه

دانستی های ولایت

عبادت بی ولایت؟

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمودم و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقربین شود.

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

ای محمد می خواهی آنان را ببینی؟

عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن.

وقتی سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و محمد بن الحسن القائم را در وسط آنان مانند ستاره درخشانی دیدم.

عرض کردم: اینها کیانند؟

فرمود: اینها امامان هستند و این قائم است. آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام کشم و او برای دوستانم، مایه راحتی است و اوست که دل شیعیان و پیروان تور را از ظالمین و کافرین شفا می بخشد و دویّت لات و عزّی را تروتازه بیرون می آورد و آنها را می سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم در آنروز بوسیله این دویّت، سخت تر از فتنه گوساله سامری خواهد بود! «مکیال المکارم ج 1 ص 75»

از اهل تسنن نقل شده که:

از امام احمد بن حنبل و غیر او نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم از یک نور خلق شدیم. وقتی آدم (ع) خلق شد، خدا ما را در صُلب او قرار داد. بعد از آن، نور من و علی با هم بود تا اینکه در صُلب عبدالمَلَب از هم جدا شدیم. آنوقت در من نبوّت و در علی، خلافت و جانشینی مقرر گردید. (شبهای پیشاور)

ابراهیم (ع) و ملکوت آسمانها

رسول خدا (ص): وقتی خداوند، ملکوت آسمانها را به ابراهیم (ع) نشان داد، ابراهیم (ع) نوری را در عرش دید.

پرسید: خدایا! این چه نوری است؟

خطاب رسید: ای ابراهیم! این نور، محمّد بر گزیده من است.

پرسید: نور دیگری که پهلوی اوست، چیست؟

فرمود: این نور علی، یاری کننده دین من است.

پرسید: نور دیگری هم پهلوی ایشان مشاهده می کنم!

فرمود: این فاطمه است که پهلوی پدر و شوهرش قرار دارد. من دوستان فاطمه را از آتش نجات داده‌ام.

پرسید: خدایا! دو نور دیگر می‌بینم!

فرمود: آنها حسن و حسین هستند.

پرسید: نورهای دیگری هم می‌بینم!

فرمود: آنها علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی آل محمد می‌باشند.

پرسید: خدایا! غیر از این چهارده نور، نورهای بسیاری در اطراف آنها می‌بینم!

فرمود: اینها شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند.

پرسید: شیعیان را با چه علامتی می‌توان شناخت؟

فرمود: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (17 رکعت واجب و 34 رکعت نافله)، بلند

گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، قنوت قبل از رکوع، سجده شکر و انگشت بدست راست کردن.

ابراهیم (ع) درخواست کرد که: خدایا! مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده!

خطاب رسید: من تو را از دوستان و شیعیان آنها قرار دادم. «ستارگان درخشان ج 11 ص 5»

روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (ع) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود:

روز قیامت، منبرهایی از نور برای پیامبران نصب می‌کنند. منبری که برای من می‌گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید:

ای محمد! خطبه بخوان! من سخنرانی می‌کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.

سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهایی نصب می نمایند. منبر جانشین من علی (ع) از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای علی! خطبه بخوان! علی (ع) خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند. آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من، حسن و حسین هم منبرهایی قرار می دهند. در این موقع، جبرئیل ندا می کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟ آنها بلند می شوند. پس خداوند می فرماید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمّد و علی و حسن و حسین می فرمایند: **لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. پادشاهی برای خداوند یگانه و پر قدرت است.

خداوند می فرماید:

امروز! من محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! همراهه گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه ای از بهشت که مهار آن از مروارید وزین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می خواباند و آن حضرت بر آن سوار می شود. آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می کنند و بر در بهشت فرود می آورند.

فاطمه داخل بهشت نمی شود. و بطرف اهل محشر نگاه می کند.

خطاب می‌رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تورا فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می‌فرماید: ای پروردگارم! دوست دارم که مقامم در پیشگاه تو معلوم گردد. خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندان یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر(ع) فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می‌کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می‌نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص 11»

تقسیم کننده بهشت و جهنم

یک روز علی(ع) بر فراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری ندارد. «اصول کافی ج 1»

عبور از عقبه!

رسول خدا(ص) در تفسیر «فلا اقتحم العقبة» (بلد 11) یعنی باز هم به تکلیف عقبه تن در نداد! فرمود:

بدرستیکه بر بالای صراط، گردنه‌ای صعب العبور است که طول آن سه هزار سال می‌باشد. هزار سال سربالایی و هزار سال در میان مار و عقربها و خار و خاشاک و هزار سال سرازیری دارد! من اولین شخصی هستم که از این گردنه رد می‌شوم. دومین نفری که از این گردنه رد می‌شود، علی بن ابیطالب است.

سپس فرمود:

همه افراد در هنگام عبور از این گردنه دچار سختی می شوند مگر محمد و اهلیتیش. «بحار ج 8»

دعوت یوم الانذار:

در سال سوم بعثت، پیامبر مأمور شد تا اسلام را علنی کند و دعوت به اسلام را از فامیل خود شروع نماید. پیامبر در حالیکه خدیجه همسرش بود، چهل نفر از قریش را دعوت کرد و اسلام را به آنها عرضه نمود و فرمود: هر که در ایمان بمن سبقت بگیرد، او جانشین و وزیر و برادر من است. از آن چهل نفر کسی این دعوت را نپذیرفت جز علی (ع). بنابراین پیامبر علی (ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

وقتی مشرکین تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، علی حاضر شد برای حفظ جان پیامبر خود را بخطر بیاندازد و در بستر پیامبر بخوابد تا مشرکین متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و این کار چنان باارزش بود که در شأن علی مرتضی این آیه نازل شد:

«ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» بقره 207

ازدواج:

ازدواج مبارک علی (ع) با فاطمه (س) در سال دوم هجری اتفاق افتاد. که حاصل این ازدواج، حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بوده است.

جنگ خندق:

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشکر دشمن دچار هراس شده بودند. در این زمینه قرآن

می فرماید: «ان جائکم من فوقکم واسفل منکم واذ اغت الابصار» یادیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند. دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضراب بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی (ع) بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

جنگ خیبر:

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد. مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی (ع) مأمور فتح آن شد. او برای فتح این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت. سپس ربیع و عنتر خیبری و مرّه و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای درآورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی (ع) در عملی اعجاب انگیز در قلعه را از جادرا آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل:

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یابس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی (ع) فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بر دشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

جنگ حنین :

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی (ع) که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابو جردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

غدیر خم

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجۃ الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدینه باز می‌گشت. چون به محل «غدیر خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند. زیرا طبق آیه شریفه «یا ایُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» 67 مائده «ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ ننمایی، رسالت را به انجام نرسانده‌ای». پیامبر خدا (ص) موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر بوسیله کجاوه‌ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستی که من در میان شما دو چیز پربها، امانت می‌گذارم که اگر به آن

متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا وعترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السَّتُّ أُولَىٰ بِنَفْسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدا یا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه‌ای برای علی (ع) بر پا کنند و علی (ع) در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی (ع) رفته و به او مبارکباد می گفتند و با عبارت: السَّلامُ عَلَیْكَ یا امیر المؤمنین بر او سلام می نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی (ع) بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (30 مائده) امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

احمد بن حنبل در «مُسند» خود گوید

«برابن عاذب» گفت: به اتفاق رسول خدا (ص) در غدیر خُم فرود آمدیم و برای نماز جماعت فراخوانده شدیم. زیر دو درخت را تمیز کردیم. آنگاه رسول خدا (ص) نماز ظهر به جای آورد و دست علی را گرفت و فرمود: آیانمی دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان به آنها سزاوارترم؟ گفتند: آری. راوی می گوید: آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: هر که را من مولایم، علی مولای اوست. بارها! دوست بدار آن که با علی دوستی کند و دشمن باش آن که را

با علی دشمنی کند. پس از این ماجرا عمر با علی دست داد و گفت: «گواریت باد! صبح و شام نمودی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنه شده‌ای»

جابر بن عبدالله انصاری:

او که از اصحاب بدر است و اولین زائر قبر شریف امام حسین (ع) و حامل سلام پیامبر برای امام باقر (ع) بود. بعد از رحلت پیامبر، در کوچه‌ها و مجالس فضائل علی (ع) را برای مردم می‌گفت و صدا می‌زد:

عَلَى خَيْرُ الْبَشَرِ * فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ

یعنی: علی بهترین انسان است و کسیکه این را قبول نکند کافر است!

او توصیه می‌کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (ع) تربیت کنید و هر که دشمن علی (ع) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می‌کرده است! او در جنگ صفین با علی (ع) بود. عاقبت در سن 78 سالگی در زمان امام باقر (ع) در مدینه وفات نمود.

رحلت رسول خدا (ص)

هنگامیکه رسول خدا (ص) در بستر رحلت افتاده بود، به علی (ع) فرمود: ای برادر! تو حاضر هستی به وصایای من عمل کنی و قرصهای مرا اداء نمایی و امور مرا بعد از من، اداره کنی؟ امیر مؤمنان (ع) فرمود: آری یا رسول الله! حضرت فرمود: نزدیک من بیا! علی (ع) نزدیک رفت. رسول خدا (ص) او را بخود چسباند و انگشت خود را آورد و فرمود: این را بگیر و در انگشت خود نما! سپس شمشیر و زره و سلاح خود را خواست و آنهارا به علی (ع) داد. همچنین پارچه‌ای را که در وقت حمل سلاح، بر شکم می‌بست، به علی (ع) داد و فرمود: با استعانت از خدا، به خانه خود برو.

همینکه مریضی پیغمبر سخت شد، و رحلت حضرتش گردید، به علی (ع) فرمود: ای علی! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند عالمیان رسیده است. چون روح من از بدنم خارج شد، آنرا با دست بگیر و بر صورتت بکش. بعد صورت مرا بطرف قبله نما و به تجهیز (غسل و کفن و نماز و دفن) من پرداز.

و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن کنی. و در انجام همه این کارها، از خداوند یاری بطلب!

علی (ع) سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد. در این موقع حضرت بیهوش شد. چشم فاطمه (س) که به این صحنه افتاد، گریست و ندبه کرد و گفت:

«و ابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل

یعنی پیغمبر، سفید رویی است که مردم ببرکت روی او طلب باران می کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.»

رسول خدا (ص) صدای فاطمه (س) را شنید و چشمهای خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: ای دختر! این زبان حال عمویت ابو طالب بود. این را نگو! بلکه بگو:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل. افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؟» (آل عمران 144) یعنی محمد (ص) فقط فرستاده خداست. آیا اگر او رحلت کند و یا کشته شود، شما به آیین پدرانتان بر می گردید؟»

وقتی پیغمبر رحلت نمود، علی (ع) مشغول غسل و تجهیز حضرت شد. او فضل بن عباس را خواست و به او فرمود که آب تهیه کند. فضل آب می آورد و علی (ع) بدن حضرت را غسل می داد. همینکه تجهیز بدن پیغمبر تمام شد، علی (ع) جلو ایستاد و به تنهایی بر بدن مقدسش نماز

خواند. در این موقع عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه را انتخاب نمودند!! «منتهی الامال»

علم و حکمت امیر المؤمنین علی (ع)

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیافت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء

به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است!

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و توئی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل

مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود.

آیاتی که بر مقام علی (ع) دلالت می کند:

1- «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله. لا یستوون عند الله والله لا یرید القوم الظالمین» توبه 19

درباره نزول این آیه آمده است که: عباس و طلحه و حمزه به هم فخر می فروختند. عباس عموی پیامبر می گفت: افتخار من این است که آب زمزم در دست ما است و ما به حاجیان آب می دهیم. طلحه می گفت: من کلیددار کعبه هستم. حمزه هم به چیز دیگری افتخار می کرد. امیرمؤمنان که حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ایمان آوردم و با پیامبر نماز می خواندم و از همه بیشتر جهاد نمودم. خواستند داوری نزد پیامبر ببرند که این آیه نازل شد: آیا آب دادن به حاجیان و کلیدداری کعبه را برابر می دانید با کسیکه ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ اینها در نزد خدا مساوی نیستند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند.

2- «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس». مائده 67

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی (ع) به مردم، نازل شده است.

3- «اهدنا اصراط المستقیم» فاتحه 6

پیامبر فرمود: ای علی! تو صراط مستقیم هستی!

4- «أنا انت منذر ولكل قوم هاد» رعد 7

5- «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً وعلانیةً فلهم اجرهم عند ربّهم ولا خوفٌ علیهم ولا هم یحزنون» بقره 74

«آنانکه اموال خود را در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

ابن عباس گفته است: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شد. آنزمانیکه آن حضرت چهار درهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب و یکدرهم آشکارا و درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

6- «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» بقره 40

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی (ع) وفا کنید تا منم بهشت رفتن شما را وفا کنم.

7- «وبالوالدین احساناً» نساء 36

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد (ص) و علی (ع) هستند.

8- «واعتصموا بحبل اللّهِ جمیعاً ولا تفرّقوا» آل عمران 102

«به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نور الثقلین آمده که مراد از ریسمان الهی، علی (ع) است.

9- «یا ایّها الناس قد جائکم برهانٌ من ربّکم وانزلنا الیکم نوراً مبیناً» نساء 174

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی (ع) است.

10- «یا ایّها الذّین آمنوا اتّقوا الله وكونوا مع الصادقین.» توبه 119

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی (ع) است.

و...

آیات دیگر قرآن در شأن علی بن ابی طالب (ع)

آیات زیادی در شأن امیرالمؤمنین (ع) تفسیر شده که باید به کتب تفسیر از جمله نورالثقلین و جامع وغیره مراجعه شود. تعدادی از آنها در بالا ذکر شد و تعدادی دیگر فهرست وار ذکر می گردد:

«وعلامات وبالنجم یهتدون» «و یؤثرون علیٰ انفسهم ولو کان بهم خصاصة» «انّ الذّین آمنوا...»
 «ربّ اشرح لی صدری» «وانذر عشیرتک الاقرین» «ومن یسلم وجهه» «قل لا اسئلكم اجرا الا المودة بالقربی» «والسابقون السابقون» «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً» «مرج البحرین یتقیان» «انّما ولیکم الله ورسوله والذّین آمنوا...» «انّما یرید الله لیذهب عنک الرجس اهل البیت»
 «واذا حاجتکم...» «الذّین ینفقون اموالهم...» «اجعلتم سقایة الحاجّ...» «انّما انت منذر ولكلّ قوم هاد»
 «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله» «یا ایّها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربّک» «الیوم یشّ الذّین کفروا...» «اهدنا الصراط المستقیم» «ذلک الکتاب لاریب فیه» «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» «وبالوالدین احساناً» «فلما جائم بالبینات...» «فمن حاجّک فیه...» «واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا» «یا ایّها الذّین آمنوا قد جائکم برهان من ربّکم ونور» «وانّ هذا صراطی مستقیماً»
 «ونادی اصحاب الجنّة» «وهو الذی یدک بنصره» «برائة من الله...» «كونوا مع الصادقین» «افمن

یهدی الی الحق...» «افمن كان علیٰ بیته» «قل هذه سبیلی» «ویقول الذین کفروا...» «الم تر کیف ضرب...» «اذا ناجیتم الرسول...»

فرشته‌ای با 24 صورت

روزی فرشته‌ای نزد پیغمبر (ص) آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا (ص) فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تورا به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دریاورم. پیغمبر (ص) فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم (ع).

از آگاهان پرسید

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فاستلوا اهل الذکر) نحل 43 یعنی: از آگاهان پرسید. سؤال شد. او جواب داد: آنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

نامگذاری توسط خدا

امام سجاد (ع) فرمود: وقتی امام حسن (ع) متولد شد، فاطمه (س) به علی (ع) فرمود: نامی برای این کودک انتخاب کن! علی (ع) فرمود: من قبل از پیامبر این کار را نمی‌کنم. سپس کودک را به نزد پیامبر (ص) بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد. حضرت فرمود: من در نامگذاری این کودک برخدا سبقت نمی‌گیرم. در این هنگام وحی نازل شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت: خدا می‌فرماید: علی بن ابیطالب برای تو مانند هارون برای موسی (ع) است. نام پسر هارون

را که شُبْر است بر او بگذار. رسول خدا(ص) فرمود: لغت من عربی است؟ جبرئیل گفت: عربی شُبْر، حسن است.

پس نام «حسن» را بر این کودک گذاشتند.

شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیه الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود، در سن نودسالگی بدون عینک قرآن می خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیه الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عربهایش را توی دامن من دراز کرده بو. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوَّار حسین(ع) است.

به این فکر افتادم که این زوَّار حسین(ع) است. لذا همه اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگشتان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی خواهم. نزدیک را می بینم. دور را می بینم. وضع بینایی ام عالی است.»

شفا از جناب حربن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رهانمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدیدمی آمد تا منجر به فوت می شد. من هم مرگم نزدیک شده

بود. رفقایی خواستند به زیارت حرّ بروند. م. هم حوصله‌ام سر رفته بد و به آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی‌شود. گفتم هرطوری هست مرا ببری. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه‌ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه‌ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفریح رفتند. و منهم زیارتم را کردم. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچه فلج و ناتوان و عقب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: یا کاشف الکرب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحقّ مولا ک الحسین. یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می‌نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادر!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته و ائالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مربوط به اهل بیت چرا من حاجت نگیرم؟ می‌توانست بلند شوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آمدم و شبکه را گرفتم و گفتم: یا کاشف الکرب عن وجه الحسین! اکشف کربی بحقّ مولا ک

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می‌توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می‌توانم بدوم! بنا کرد که به دویدن! آدم نزد طلبه‌ها و گفتم بیائید! خوب شدم.»

عبادت امام سجاد(ع)

امام باقر(ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی(ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی(ع)، عبادت کند؟

حجر الاسود به صدا در آمد! بعد از شهادت امام حسین(ع)، محمد بن حنفیه که برادر امام حسین(ع) بود نزد امام سجاد(ع) رفت و گفت:

ای برادر زادم! می دانی که پیامبر، علی(ع) را وصی خود قرار داد و علی(ع) هم امام حسن(ع) را وصی خود قرار داد. حال که پدرت به شهادت رسیده است، جانشین خود را مشخص نکرده و چون من عمومی تو و پسر امیر المؤمنین(ع) هستم و از تو بزرگتر می باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نکن و مرا امام بدان!!

امام سجاد(ع) فرمود: ای عمو! از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را از اینکه جزء جاهلان باشی، بر حذر می دانم!

ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادت با من در امر امامت عهد و پیمان بست. و این سلاح رسول خدا(ص) است که در نزد من است. پس دنبال این امر نگرد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوالت آشوب و اختلال روی

دهد! خداوند متعال امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین (ع) قرار دهد و اگر می‌خواهی به این امر یقین کنی بیا باهم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظربخواهیم و حقیقت امر را از او جویا شویم.

محمد قبول کرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پیشگاه خدا تضرع کن از او بخواه تا حجر با تو صحبت کند. سپس حقیقت را از حجر پیرس!

محمد شروع به مناجات کرد و خدا را صدا زد! ولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود: ای عمو! اگر تو جانشین امام حسین (ع) بودی حجر با تو حرف می‌زد و جواب تو را می‌داد.

محمد گفت: ای برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن!

امام دعا کرد و فرمود:

ای حجر! بحق خداوندی که عهد و میثاق تمام پیامبران و اوصیاء و تمامی مردم را در تو قرار داده قسم می‌دهم که بگوئی بعد از حسین بن علی (ع) چه کسی امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می‌خواست از جای خود کنده شود و زبان عربی به امام سجاد (ع) گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی (ع) مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید و گفت: اعتراف می‌کنم که امامت حق شمامی باشد. «منتهی الامال

ج 2 ص 230»

باران ناگهانی!

ثابت بنانی می‌گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عتبّه الغلام و حبیب بن دینار به مکه رفتیم. در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود. ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران بفرستد! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رئوف درخواست باران کردیم. ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مال بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مرّی! ای...! اما گفتیم: لیک! فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: از مادعا کردن واز خدا اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یک نفر بود که خدا او را دوست داشت، دعای او را مستجاب می نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من! بحق آن محبّتی که بمن داری، این مردم را بوسیله باران سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی آمد.

ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند که او علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) است. «ستارگان در خشان ج 6 ص 16»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می گوید:

باعده زیادی در خدمت امام صادق (ع) بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانی که در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم (ع) فرموده است: «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ

فَصْرُهُنَّ الْيَكَّ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا یعنی: چهارپرنده را ذبح کرده و گوشتشان را با هم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!)

آیا از یک نوع بودند یا با هم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستور داد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و با هم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حقیقه الشیعه»

شفای بی نماز!

«مرحوم دستغیب از یکی از دوستانش نقل می کند که سالی همه خانواده من دچار مرض حصبه شدند! در آن زمان مرض حصبه افراد را می کشت. من نماز صبح را که خواندم به محلی که در آنجا روضه خوانی بود رفتم. در آنجا به امام حسین (ع) توسل پیدا نمودم. دلم شکست و برای شفای سه پسر و زنم به امام حسین (ع) پناه بردم. وقتی به خانه برگشتم، دیدم که خانواده ام سفره انداخته و مشغول وردن صبحانه هستند! گفتم چه خبر است؟ یکی از پسرانم گفت دیدم که زهرا (س) آمد. امام حسین (ع) آمد. امام حسن و امیر المؤمنین و رسول الله آمدند. همه سیاهپوش بودند. مدند و نشستند. پیغمبر اکرم به زهرا گفتند: زهرا جان! دست بر سر اینها بکش که خوب بشوند! زهرا بر سر مابچه ها دست کشید. همه خوب شدیم. بعد پیغمبر فرمود: عزیزم! یک دستی هم بر سر این زن بکش. زهرا جواب داد: پدر جان! او نماز نمی خواند. من هم دست بر سر او نمی کشم! پیغمبر اکرم فرمود: شوهرش توسل به حسینم پیدا کرده و نمی شود به پاسخ ندهیم. چون

شوهرش نماز می خواند و رابطه اش با ما محکم است. ناگاه زهرا بلند شد و دستی هم ب سر مادرمان کشید و او هم خوب شد.»

تغییر صدا!

شیخ غلامرضا واعظ طبسی پدر آیه الله طبسی در ابتدای طلبگی نمی توانستند روضه خوبی بخوانند و صدای خوبی نداشتند تا اینکه در بیابانی بین اصفهان و یزد راه را گم کرده و به حالت مرگ می افتند. در این حالت به حضرت فاطمه معصومه س توسل پیدا کردند. ناگاه چشمه آبی در کنار خود دیده که از آن می نوشند و دست و صورت خود را می شویند. در این موقع احساس می کنند که صدایشان عوض شده و صوت زیبایی دارند. بعد از این از واعظان معروف شده که نه تنها در ایران بلکه در کشورهای عربی منبر می رفتند. تا اینکه در هنگام حرکت به تهران برای سخنرانی علیه رضاخان پهلوی در سبزوار مسمم شده و به شهادت می رسند {مجله مبلغان شماره 75}

چگونه در کودکی حکمت داشت؟

علی بن اسباط می گوید: وقتی خدمت امام جواد (ع) رفتم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور که خداوند، بعضی از پیامبران را در سنین کم، حجت خود قرار داد، امام را هم همینطور قرار می دهد. قرآن می فرماید: «وآتیناه الحکم صیبا» ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم. و باز می فرماید: «لَمَّا بَلَغَ اَشَدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً» یعنی زمانیکه او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید... که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته‌اند که وقتی امام جواد(ع) در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «منتهی الامال ج 2 ص 575»

سخن گفتن به هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی(ع) شرفیاب شدم. امام با زبان هندی با من صحبت می کردند ولی من چیزی نمی فهمیدم. در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه بود که امام یکی از سنگریزه هارا برداشت و مکید و بمن داد. من هم آن را در دهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادی(ع) بیرون نرفته بودم که قادر بودم به هفتاد و سه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن بگویم. «منتهی الامال ج 2 ص 367»

سفر امام عسکری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسکری(ع) رسیدم. و مقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شمادر گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا. برمی گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آنروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام بمنزل من می آیند. لذا آماده باشند و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرند.

بعد از نماز ظهر و عصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسکری (ع) بر ما وارد شد و بر ما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر و عصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سؤالات و حاجات خود را بمن بگوئید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نصر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نابینا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

او را خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجتهای خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج 2 ص 399»

سورخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آورند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد.. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سورخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم در کوچه های

شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونس را برگردن نگیرد!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همانشب خواهد مرد، به منزلش بردند.

بر خلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان (ع) توسل جست. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یکدفعه دیدم که مولایم امام زمان (ع) دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمامی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه

شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

حاج مؤمن شیرازی

حاج مؤمن نامی بوده که در شیراز زندگی می کرده است او خود گوید: در جوانی محبت و شوق شدیدی به زیارت حضرت مهدی (عج) در من پیدا شد که لحظه‌ای آرام و قرار نداشتم. به طوری شد که از خوردن و آشامیدن غافل می شدم تا کار به جایی رسید که با خود عهد نمودم آنقدر از خوردن و آشامیدن خود داری خواهم کرد تا تشرف خدمت امام (ع) برایم حاصل شود. یا آنکه بمیرم! چند روز غذا نخوردم و روز سوم در مسجد سردزدک که افتخار خادمی آن مسجد را داشتم از ضعف بیهوش افتاده بودم که ناگاه صدای دلنواز روحبخشی با عظمت که پراز لطف و عنایت بود به گوشم رسید: حاج مؤمن! برخیز و از این غذایی که برای تو آورده‌اند بخور مگر نمی دانی این عملی را که انجام دادی در شرع مطهر اسلام حرام است و بعد از این قبیل کارهای غیر مشروع پرهیز!

به مجرد شنیدن این صدا قدرت و قوه‌ای در من پیدا شد و بی اختیار برخاستم و نشستم. صورتی نورانی دیدم که مانند ماه می درخشید. فرمود: حاج مؤمن! آقا سیدهاشم (امام جماعت مسجد) به مشهد می روند. شما هم با ایشان بروید در قم شخصی راملاقات خواهید کرد. به دستور او رفتار کنید. من هم به این دستور عمل کردم و کرامتها دیدم.

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا!

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می‌رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب مرده به غسلخانه می‌بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

شفای جوان شل

روزی علی (ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گریه‌هایش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفایافت. «مفاتیح الجنان»

تا سه روز دیگر می میرد

«حسین بن علاء می گوید: در خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی آمد و از زنش شکایت کرد. امام فرمود: برو و زنت را بیاور! آن مرد رفت و باهمسرش برگشت. امام به آن زن فرمود: شوهرت چه می گوید؟ زن گفت: خدا چنین و چنانش بکند! امام فرمود: اگر بر این حال بمانی و اخلاقت را باشویت درست نکنی، سه روز بیشتر زنده نمایی! زن گفت: می خواهم هرگز صورتش را نبینم! امام به آن مرد فرمود: دست زنت را بگیر و برو که بیشتر از سه روز زنده نمی ماند!

آن دو رفتند، بعد از سه روز آن زن از دنیا رفت»

حضور معصومین (ع) بر بالین محتضران!

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ!

ابابصیر می گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ

ناراحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود: هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا (ص) و اهل بیتش (ع) بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند!

علی (ع) می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همه فرشتگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! او می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن! عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شما را برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم!

سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت را رهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری! عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش! عزرائیل می گوید: خدا تورا از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر (ص) و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقای هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم!

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ! ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ، مَرْضِيَةً بِالْثَوَابِ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشْوُوبَةٍ!** یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل بند گانم شو و در حالیکه دچار اضطرابی نیستی، به بهشت وارد شو!

شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت

به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه

زیباتر است در بالای سر اومی ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نماز، سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام! سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد (ص) هستم.

پیامبر (ص) و عالم برزخ!

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد - مادر علی (ع) - رسول خدا (ص)، پیراهن خود را به عنوان کفن او قرار داد و در هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تکبیر بر او خواند! سپس خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست شریفش، او را وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر گردند، دیدند که رسول خدا (ص)، خطاب به قبر فاطمه بنت اسد، فرمود: پسرت! پسرت! نه جعفر! نه عقیل! پسرت علی بن ابی طالب!

اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام دادی که ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع کردی! هفتاد تکبیر بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در آخر این کلمات را فرمودی!

رسول خدا (ص) فرمود: اما اینکه با تائی و آرام قدم بر می داشتم بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اما هفتاد تکبیر، برای این بود که هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! و اما اینکه در قبر او خوابیدم، برای

این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وَا ضِعْفَاهُ! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! و اما اینکه پیراهنم را کفن او قرار دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلأ در آن روز افتاد و ناله کرد و گفت: وَا سَوَاتَاهُ! آه از عریانی! من او را با پیراهنم، دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! و اما اینکه گفتم: پسرت! پسرت! نه جعفر پنه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند و از خدایش

سؤال کردند، گفت: الله پروردگارم است. سؤال کردند: پیامبرت کیست؟

گفت: محمد پیامبرم است! سؤال کردند: ولی و امامت کیست؟ خجالت

کشید بگوید: پسر! من به او تلقین کردم و گفتم: بگو پسر! علی بن ابی طالب، امام است! خداوند بخاطر این، چشمش را بوسیله علی (ع) روشن نمود

و در روایت دیگری، فرمود: قسم به خدایی که جان محمد بدست اوست فاطمه، صدای بهم خوردن دست راستم بر دست چپم را شنید!

رجعت مردگان

نساء 159: **وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ**. یعنی:

هیچ فردی از اهل کتاب (یهود و نصاری) نیست مگر اینکه قبل از مرگش به عیسی (ع) ایمان خواهد آورد!

شهر بن خوشب، گفت: حجاج به من گفت: من تفسیر آیه مذکور را نفهمیده‌ام! زیرا گاهی شده است که حکم اعدام فردی یهودی یا نصرانی را صادر کرده‌ام ولی موقع مردنشان، ندیدم که سخنی بگویند - و به عیسی (ع)، ایمان بیاورند - من جواب دادم: ای امیر! این مراد نیست که شما فهمیده‌اید! گفت: پس چه معنایی دارد؟ گفتم: حضرت عیسی (ع)، قبل از قیامت، از آسمان به زمین می‌آید و همه یهود و نصاری، به او ایمان می‌آورند! و او پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می‌خواند. حجاج گفت: این مطلب را از کجا نقل می‌کنی؟ گفتم: از امام پنجم (ع) شنیده‌ام. گفت: بخدا سوگند! از چشمه صافی برداشته‌ای!

رجعت اهل بیت علیهم السلام

راوی می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری! پرسیدم: اولین شخصی که رجعت کند، کی خواهد بود؟

فرمود: امام حسین (ع) که بعد - ظهور - از حضرت مهدی (عج)، با اصحابش که - در کربلا - با او شهید شدند، زنده می‌گردند. همانطور که با حضرت موسی (ع) هفتاد پیامبر بودند، با امام حسین (ع) نیز هفتاد پیامبر، خواهند بود! حضرت مهدی (عج) - در هنگام رحلت - انگشت خود را به امام حسین (ع) می‌دهد و از دنیا خواهد رفت. امام حسین (ع) او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و - بعد از نماز بر او - او را در قبر، مدفون می‌سازد.

شیعیان در قیامت

رسول خدا(ص): روز قیامت، عده ای را می آورند که لباسهایی از نور پوشیده و بر صورتشان نیز نور است. آثار سجده از آنها پیدا است. آنها از صفوف عبور کرده و در مقابل - قدرت و عظمت - پروردگار می ایستند. ملائکه و پیامبران و شهداء و صالحین بر آنها غبطه می خورند! عمر گفت:

یا رسول الله! اینها کیانند؟ فرمود: شیعیان ماکه امامشان، علی(ع) است.

شیعیان علی(ع) در قیامت غذا می خورند

علی(ع): در قیامت، اهل ولایت ما، در حالیکه دارای صورتهای نورانی و بدنی پوشیده و ایمن از هر ترسی هستند، از قبرها خارج می شوند. سختی ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است. مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند! مردم ناراحت و غمگینند ولی آنها اندوهی ندارند! برای آنان ناله هایی سفید که دارای بالهایی می باشند، می آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می نشینند و تاپایان حساب مردم، به خوردن طعامهایی که در مقابل آنان است مشغول هستند. «بحار، ج 68»

نجات از جهنم!

امام پنجم(ع): بنده ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل هفتاد سال است، در جهنم عذاب می کنند. سپس آن شخص دعا می کند که: خدایا! بحق محمد و اهل بیتش، بمن رحم کن! خداوند به جبرئیل وحی می کند که: نزد بنده ام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور! جبرئیل می گوید: خدایا! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند می فرماید: امر کرده ام که آتش برای تو سرد باشد. جبرئیل می پرسد: خدایا! نمی دانم در کجای جهنم واقع است؟ خدا می فرماید: او در چاهی در سجّین است.

جبرئیل فرود می آید و آن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است، بیرون می آورد. خداوند به او می فرماید: چند مدت در آتش بودی؟ می

گوید: نمی توانم مدت آنرا حساب کنم. خداوند می فرماید: بعزت و جلالم سوگند! اگر دعا نمی کردی، بودن تورا در آتش طولانی می کردم. ولی من برخورد حتم کرده ام که هر شخصی مرا بحق محمد و اهل بیتش، سوگند دهد، او را بیامرزم. و امروز تورا آمرزیدم.

خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجاج خونخوار!

«حلیمة سعدیه مادر رضاعی رسول خدا (ص)، دختری بنام «حرّه» داشت که از شیعیان و دوستانِ حضرت علی (ع) شد. حرّه در زمان پیری، روزی به محفل حجاج خونخوار رفت.

حجاج به او گفت: شنیده ام که عقیده داری علی بن ابیطالب (ع) از ابوبکر و عمر و عثمان برتر است؟

حرّه گفت: هر که این حرف را زده، دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم که امیرالمؤمنین علی (ع) نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیامبران به غیر از رسول اکرم (ص) برتری دارد! حجاج با شنیدن این سخن فریاد زد: نوای بر تو! آیا علی (ع) را از پیامبران اولوالعزم نیز برتر می دانی؟

زن جواب داد: من او را برتر نمی دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتری داده و در این مورد قرآن نیز گواهی داده است.

حجاج گفت: اگر بتوانی این موضوع را از قرآن ثابت کنی، نجات می یابی و الا دستور می دهم که در همین جا تورا بکشند.

زن گفت: برای اثبات حرفم حاضرم و بر این عقیده پافشارم.

اما راجع به حضرت آدم(ع)، قرآن می فرماید: چون آن حضرت به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت. «عصی آدم ربّه فغوی» ولی در مورد علی(ع) می فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول در گاه پروردگار است. (انّ سعیکم مشکورا) انسان آیه در جای دیگر راجع به آدم(ع) خدا به او فرمود: به این درخت نزدیک نشوید! ولی حضرت آدم(ع) ترک اولی کرد و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید. اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین حلال کرد ولی حضرت به دنیا نزدیک نشد.

در مورد برتری بر نوح(ع)، خداوند در قرآن می فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود. اما علی(ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را، رضایت او قرارداد داده بود.

در مورد برتری بر ابراهیم(ع) او به خدا عرض کرد که: خدا چگونه زنده شدن مردگان را بمن نشان بده! خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا! لکن می خواهم دلم مطمئن شود. اما علی(ع) می فرماید: اگر پرده ها کنار رود تamen غیب را ببینم، برای من فرقی ندارد و به یقین من اضافه نمی شود.

در مورد برتری بر موسی(ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون به توحید، برود. او گفت: می ترسم مرا بکشند. زیرا یکنفر از آنها را کشته ام.

ولی در شکیکه چهل نفر از شمشیر زنان کفار می خواستند پیامبر(ص) را بکشند، حضرت محمد(ص) به علی(ع) فرمود: در جای من می خوابی؟ علی(ع) عرض کرد: آیا جان شما ایمن خواهد ماند؟ فرمود: آری!

علی(ع) عرض کرد: جان من فدای شما! و در جای پیامبر خوابید و نترسید.

اما در مورد برتری بر حضرت عیسی (ع) آمده که وقتی حضرت مریم (ع) خواست فرزندش را بدنیا بیاورد، خطاب رسید که از عبادتگاه بیرون برو! زیرا اینجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند! در نتیجه حضرت مریم از مسجد الاقصی بیرون رفته و در بیابان، کنار درختی زایمان کرد. ولی در زمان ولادت علی (ع)، کعبه شکافته شد و مادر علی (ع) داخل خانه شد و علی (ع) در کعبه متولد شد....

بعد از این سخنان، حجاج مبهوت ماند و نه تنها به حرّه اذیت نرساند بلکه به او پاداش هم داد.»

مار و ابلیس

گویند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و به ماری نگاه می کرد. امیر المؤمنین (ع) خواست با عصا مار را دور کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این ابلیس است که من با او شرطهائی کرده ام از جمله ای علی! هر که دشمن تو باشد، ابلیس در رحم مادرش شریک گردد که خدا فرمود: و شار کهم فی الاموال والا ولاد.

امیر المؤمنین (ع) بر روی سینه ابلیس!

روزی ابلیس بصورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب آمرزش کن! حضرت فرمود تلاشت بیهوده و عملت باطل است. ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود که این ابلیس بود. امیر المؤمنین (ع) بدنالش رفت و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. ابلیس گفت ای ابالحسن! خدا به من تا قیامت مهلت داده است. حضرت هم او را رها کرد.

بدتر از ابلیس!

امیرالمؤمنین (ع) فرمود روزی ابلیس را دیدم واو در ضمن صحبتی گفت وقتی بخاطر سرپیچی از دستور خدا به آسمان چهارم افتادم، به درگاه خدا نالیدم که خدایا! خیال نکنم مخلوقی بدبخت تر و شقی تر از من آفریده باشی! جواب آمد که چرا از تو بدتر هم آفریده ام پس پیش مالک جهنم برو ثابتو نشان دهد! من نزد مالک جهنم رفتم واو از طبقات مختلف جهنم مرا پایین برد تا در طبقه هفتم دیدم که دو نفر هستند که زنجیرهایی از آتش بر گردن آنهاست و بر سر آنها با پتک می کوبند! گفتم اینها کیستند؟ مالک گفت آیا بر ساق عرش نظر کرده ای که نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته ونصرته بعلی!؟ گفتم آری. گفت اینها دشمن محمد و علی هستند!

دست علامه حلّی در دست امام زمان (عج)

علامه حلّی شب جمعه ای به زیارت کربلا می رفت. تنها بود و بر الاغی سوار شده و تازیانه در دستش بود. در بین راه به شخص عربی برخورد که پیاده همراه علامه راه افتاد و باهم مشغول صحبت شدند. مقداری که با هم حرف زدند، علامه متوجه شد که این شخص مرد فاضلی است. پس در همه مسائل با او صحبت کرد و بیشتر متوجه علم آن شخص می شد. علامه مشکلاتی که در علوم مختلف داشت می گفت و آن شخص جواب می داد. تا این که در مسأله ای آن شخص فتوایی داد و علامه رد کرد و گفت حدیثی در این زمینه نداریم. آن مرد گفت حدیثی در این باب باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده و شما از اول کتاب فلان مقدار ورق بزنید تا در فلان صفحه وسط فلان این حدیث را ببینید. علامه تعجب کرد که این شخص کیست؟ (که این همه علم دارد) آن گاه علامه پرسید که آیا در زمان غیبت کبری می توان امام زمان (عج) را مشاهده نمود؟ در این موقع تازیانه از دست علامه افتاد. آن مرد تازیانه را برداشت و در دست علامه

گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را نمی توان دید در حالی که الان دستش در دست توست. ناگاه علامه خود را از روی الاغ پایین انداخت تا پای حضرت رابیوسد ولی بیهوش شد. وقتی به هوش آمد کسی را ندید. به خانه برگشت و به کتاب تهذیب مراجعه نمود و آن حدیث را در همان صفحه و سطری که امام فرموده بود، پیدا کرد.

کتابی نوشته امام زمان (عج)

گویند یکی از مخالفین شیعه کتابی در ردّ شیعه نوشت و آن را در مجالس می خواند و به انحراف افراد می پرداخت. او این کتاب را به کسی نمی داد تا مبادا به دست علمای شیعه برسد و تناقضات آن را ظاهر کنند.

علامه حلّی در صدد برآمد که هر طور شده این کتاب را به دست آورد و در ردّ آن با دلایل قاطع کتابی بنویسد. ناچار تنها راه رسیدن به این امر را در این دید که خود را بصورت شاگردی در آورد و از آن شخص درخواست کند که او را به شاگردی بپذیرد. آن مرد علامه را به شاگردی قبول نمود. بعد از چند روز علامه از او خواست تا کتاب را برای مدتی در اختیارش بگذارد. او هم حاضر شد فقط یک شب کتاب در اختیار شاگردش باشد. علامه کتاب را به خانه اش آورد و تصمیم گرفت که یک نسخه از آن رونویسی کند. او مشغول نوشتن شد ولی نیمه شب به خواب رفت. وقتی که از خواب بیدار شد متوجه شد که کل کتاب به خط مبارک امام زمان (عج) تمام شده و در پایان به نام مبارکشان اشاره نموده اند.

توقیع از امام عصر (عج)

درباره شریفابی آیه الله اصفهانی به خدمت امام عصر (عج) آمده است:

بعد از شهادت فرزندش سید حسن، آیه الله تصمیم گرفت که از امر ریاست و مرجعیت کناره گیری کند و از مردم انزوا بگیرد

و در منزل خویش را بر روی خودی و بیگانه ببندد. اما ناگاه نامه ای از ناحیه حضرت ولی عصر (عج) برای وی صادر شد. این توفیق بوسیله ثقة الاسلام حاج شیخ محمد کوفی شوشتری - که متجاوز از چهل مرتبه به مکه مشرف شده بود - برای آیه الله اصفهانی فرستاده شد. متن آن نامه شریف اینگونه بود: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدِّهْلِيزِ وَأَقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ. نَحْنُ نُنْصُرُكَ.» یعنی: خود را بر راحتی در اختیار مردم بگذار! محل نشستن خود را در دهلیز (دالان) منزلت قرار بده! نیازمندیهای مردم را برطرف کن! ما هم یاریت می‌نمائیم.

بحرالعلوم یمنی شیعه می‌شود

همچنین در این مورد داستان دیگری است که: یکی از علمای زیدیه بنام بحرالعلوم یمنی، وجود امام عصر (عج) را انکار می‌کرد. او با علماء مکاتبات فراوانی کرد و هرچه آنها جوابهایی در اثبات وجود امام عصر (عج) اقامه کردند، قانع نمی‌شد! تا اینکه نامه ای برای سید ابوالحسن اصفهانی نوشت و جواب قاطعی خواست. سید در جواب نوشت: باید جواب شمارا حضوری بدهم! شما به نجف بیایید.

بحرالعلوم یمنی باپسرش سید ابراهیم و چند تن از مریدانش به نجف مشرف شد. علماء باوی دیدار نمودند و سید هم از وی دیدن نمود. بحرالعلوم عرض کرد: من به دعوت شما به این مسافرت آمده‌ام و حال جوابی را که وعده فرمودید، بدهید! سید گفت: بعد از دوشب به منزل من بیایید! بعد از دوشب، به منزل سید رفتند. پس از صرف شام و رفتن اکثر مهمانها و گذشتن از نیمه شب، سید به خادمش گفت که به بحرالعلوم وپسرش بفرومائید که از خانه بیرون بیایند. سپس سید به اتفاق بحر العلوم وپسرش به محل نامعلومی رفتند.

روز بعد پسر بحر العلوم در پاسخ چند نفر که دیشب چه شد؟ جواب داد که بحمدالله به حقیقت رسیدیم و شیعه دوازده امامی شدیم. زیرا آیه الله، پدرم را به محضر امام عصر (عج) برد.

بعد جریان را اینگونه تعریف کرد: ما از منزل که بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا میرویم. تا اینکه از شهر خارج شده و وارد قبرستان وادی السلام شدیم. در مقام امام مهدی (عج)، سید از چاه آب کشید و وضو گرفت درحالیکه ما به او می خندیدیم! آنگاه سید وارد مقام شد و چهار رکعت نماز خواند و کلماتی را گفت. ناگاه دیدم آن فضا روشن گردید. پس پدرم را طلبید. وقتی پدرم وارد آن مقام شد، طولی نکشید که صدای گریه پدرم بلند شد و ناله ای کرد و بی هوش شد. من رفتم و دیدم که سید شانه های پدرم را مالش می دهد تا بهوش آمد.

وقتی برگشتیم، پدرم گفت: حضرت ولی عصر حجه بن الحسن عسکری (عج) را زیارت کردم و شیعه اثنا عشری شدم.

بعد از چند روز، بحر العلوم به یمن مراجعت کرد و چهار هزار نفر از مریدان یمنی خود را شیعه اثنا عشری کرد.

ابن قولویه (جعفر بن قولویه)

نقل شده است که در سالی که قرامطه حجر الاسود را برای نصب در جای خود به مکه می بردند، شیخ جعفر بن قولویه به طرف مکه حرکت کرد شاید در راسم شرکت کرده و امام عصر (ع) را که طبق روایات حجر الاسود فقط بدست امام معصوم (ع) نصب می شود، ببیند. اما چون به بغداد رسید، مریض شد و نتوانست برود. لذا شخصی را به عنوان نایب زیارت حج خود تعیین کرد و نامه ای به او داد و گفت این نامه را به کسی که حجر الاسود را به جای خود نصب

بدهد و در آن نامه از امام زمان (عج) مدت عمر خود را و اینکه آیا از این مریضی شفا می‌یابد، سؤال کرده بود.

نایب می‌گوید که وارد مکه شدم و روزی که می‌خواستند حجر الاسود را نصب کنند، به خادم کعبه پول دادم تا مرا نزدیک رکن کعبه جای دهند تا ببینم چه شخصی حجر را به جای خود نصب می‌کند. هر کسی می‌آمد و حجر را بلند می‌کرد تا در جای خود قرار دهد، قرار نمی‌گرفت.

تا این که شخصی گندم گون و نیکو چهره آمد و حجر الاسود را برداشت و به جای خود گذاشت و حجر در جای خود مستقر شد و در این حال صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگشت و من دنبال او رفتم و چشمانم را به او دوخته و مردم را به زحمت از خودم دور می‌کردم لذا مردم خیال می‌کردند من دیوانه‌ام. پس همه مردم راه را برای من باز می‌کردند و من با اینکه با عجله به دنبال آن شخص می‌دویدم و او یا وقار و آهستگی راه می‌رفت، به او نمی‌رسیدم. تا اینکه به جایی رسیدم که کسی نبود، آن شخص برگشته و به من فرمود آنچه با توست بیاور! نامه را به خدمتش دادم، بدون اینکه آن را ملاحظه کند، فرمود: به او بگو که ترسی برای مریضی تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد. من به گریه افتادم و دیگر نتوانستم حرکت کنم. آقا این را به فرمود و رفت، همان طور که حضرت فرموده بود این قولویه 30 سال دیگر عمر کرد.

کودکی به دعای امام عصر متولد شد

در باره ولادت شیخ صدوق آمده است که پدرش علی بن بابویه خدمت ابوالقاسم حسین بن روح، نایب خاص امام عصر (عج) رسید و نامه ای برای امام عصر (عج) نوشت و در آن نامه از

حضرت خواست بود که در حق او دعا نماید تا خدا به او فرزندی عنایت فرماید. چون نایب خاص حضرت جواب نامه را آورد، علی بن بابویه دید که امام نوشته است: «قَدْ دَعَوْنَاكَ لَكَ بِذَلِكَ وَ سَتَرْزُقُ وَلَدَيْنَ ذَكَرَيْنِ خَيْرَيْنِ» ما درباره حاجت دعا کردیم و به زودی خداوند دو پسر بتو عنایت می کند.

به برکت دعای امام عصر (عج) خداوند به او دو پسر عنایت کرد. ابوجعفر و ابوعبدالله که ابوجعفر کنیه شیخ صدوق، صاحب کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» است.

امام عصر بالای سر قرآن می خواند

از ملا زین العابدین سلماسی شنیده شده است: روزی جناب بحر العلوم وارد حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) شد و در همان حال این بیت را زمزمه می کرد:

«چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن»

پس از مدتی از سید سؤال کردم: علت خواندن این بیت چه بود؟

فرمود: چون وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، دیدم که امام عصر (عج) در بالای سر با صدای بلند قرآن تلاوت می فرمود. چون صدای آن بزرگوار را شنیدم این بیت را خواندم، و چون وارد حرم شدم، حضرت قرائت قرآن را ترک نموده و از حرم بیرون رفتند.

ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکی را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و درخواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفروشد و شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما عهد شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح امام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخصص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهشت است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبران که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد.

خوابی که تعبیر شد!

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سرتامی نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت

سیدالشهداء(ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین(ع) کجا هستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دوطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء(ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم. پس از تشریف فرمائی امام ب نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: **این جریانه‌ها واقع خواهد شد.** پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: **بالاخره معلوم می‌شود این بساط!** من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: **من یک نکته** بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی! زمانی که در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار بایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی‌دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. اما می‌رسد.

هدایت دوبرادر

سید شرف الدین کتابی بنام «المراجعات» دارد که باعث هدایت افراد زیادی شده است از جمله: استاد شیخ محمد مرعی الامین سوری، از علمای بزرگ و مدرسان و نویسندگان نامدار اهل سنت بود. او در یکی از مساجد «حلب» تدریس می‌کرد. روزی یکی از شاگردانش کتابی را در نهایت احترام و ادب به او داد و گفت: حضرت استاد! این کتاب را ببینید، اگر مانعی ندارد و برای من مفید است، آنرا بخوانم.

شیخ محمد مرعی، کتاب را گرفت و نگاهی به آن انداخت: «المراجعات، تألیف سید عبد الحسین شرف الدین موسوی!»..

اسم کتاب را زیاد شنیده بود، ولی مثل بیشتر عالمان سنّی از سر تعصّب، هرگز آن را نخوانده بود، بلکه حتّی 'از شنیدن اسم کتاب و مؤلّف آن، خشمگین می شد!...

همینکه کتاب را دید و شناخت، به خشم آمد و پر خاش کرد و کتاب را به شاگردش داد و با لحن تندی به وی گفت: آیا خجالت نمی کشی که کتاب یک عالم شیعه که ما او را گمراه می دانیم، پیش من می آوری و نشان می دهی و برای مطالعه آن از من اجازه می خواهی؟

شاگرد با متانت و آرامی گفت: حضرت شیخ! منکه جسارتی نکردم، فقط می خواستم از شما اجازه خواندن کتاب را بگیرم، اگر می فرمودید که مطالعه آن صلاح نیست، من اطاعت می کردم! با اینحال اگر گستاخی کردم، پوزش می طلبم.

شیخ محمد از مشاهده ادب این شاگرد، از آن رفتار تعصّب آمیز و خشمگین خود شرم زده شد و آتش غضبش فرو نشست! آنگاه برای جبران آن عمل شرم آور و غیر منطقی خویش، گفت: مانعی ندارد، کتاب را بمن بدهید تا امشب آنرا مطالعه کنم و فردا صبح نظرم را بشما اعلام می کنم که آنرا بخوانید یا نه!

شیخ باخود گفت: کتاب را می برم و امشب نگاه می دارم و فردا می آورم و به صاحبش می دهم و می گویم خواندن آن صلاح نیست!...

آنگاه کتاب را گرفت و با خود بمنزل برد و به گوشه ای انداخت..

شب فرا رسید. شیخ کاری نداشت و هنوز در اثر رفتار ناشایست خود با شاگردش، ذهنش مغشوش بود و بار پشیمانی هر لحظه بردوش و وجدانش سنگین و سنگین تر می شد و آزارش

می داد... پاسی از شب گذشت. فکر شیخ در گیر خاطره تلخ آن روز بود که ناگهان نهیب وجدان در درونش طنین انداخت: هان!... چرا این اندازه تعصب خشک و احمقانه؟!... امشب که کاری ندارم، چرا کتابی را که تاکنون ندیده‌ای فقط یک امشب در این خلوت آرام شبانه، در اختیار توست، نمی‌خوانی تا بدانی که چیست؟ چرا نفس تو، همچون شیطان که از بسم الله بگریزد، از شنیدن اسم «المراجعات» می‌گریزد و می‌ترسد و به خشم می‌آید؟ هان!! از چه می‌ترسی؟.. این نداچندین بار، همچون امواج خروشان و توفنده دریا، از اعماق وجدان شیخ محمد برخاست و بر دیوار دلش برخورد و تکانش داد... بالاخره شیخ محمد در دل آن شب تاریک، که سکوت بر همه جا سایه گسترده بود، با ندای وجدانش از بستر سنگین تعصب برخاست و کتاب المراجعات را برداشت و باز کرد و از اول آن شروع به خواندن کرد. در همان ابتدای مطالع دریافت که معرکه است! چه کتابی! علم و تحقیق و ایمان و ادب و منطق در آن موج می‌زند، دریایی است عمیق و زلال و پُر از گوهرهای درخشان علم و ایمان و هنر و کمال...

شیخ محمد، حریصانه خود را به این دریا زد و تمام افکارش را به امواج مطالعه روحناز کتاب سپرد و پابه پای مطالب ناب آن حرکت کرد و خواندن کتاب چنان او را از خود و جهان خارج از کتاب، غافل کرده بود که صدای اذان صبح او را بخود آورد و از پنجره به بیرون نگاه کرد که صبح دمیده بود...

دیگر بازی تمام شده بود! با تمام شدن شب، در امتداد مطالعه المراجعات، پرده‌های تعصب و گمراهی نیز از جلو چشم دل او کنار زده می‌شد... حقیقتی را که عمری در پی آن بوده ولی بر اثر انحراف راه و تاریکی جهل و تعصب، رفته رفته زاویه گمراهیش بیشتر و بیشتر، و خودش از آن حقیقت گمشته، دورتر می‌شده است، اکنون در این صبح بیداری آفتاب هدایت از افق

المراجعات بر دمیده و آنرا روشن کرده است و او آن حقیقت را می بیند و دیگر راه را از چاه، باز شناخته است...

دیگر شکی نداشت که راهی را که پیموده، جز ضلالت و خطا نبوده است. بدین گونه، دل شیخ محمد مرعی، در هنگام صبح به نور حقیقت تشیع روشن گشت و به آن ایمان آورد و شیعه شد و سرارادت بر آستانه اهل بیت (ع) زد. آنگاه کتاب المراجعات را به برادرش شیخ احمد که او نیز از علمای سخت متعصب سنی بود، داد و گفت: این کتاب را بخوان و حقیقت را دریاب!

برادرش نگاهی به کتاب کرد، سپس به شیخ محمد، گفت: آنرا از من دور کن!

شیخ محمد گفت: آن را بخوان ولی به گفته اش عمل نکن!! اما خواندنش ضرری ندارد.

شیخ احمد کتاب را با بی اعتنایی گرفت. باز نمود و با دقت کامل شروع به خواندن کرد...

بلی! کتاب کارش را کرد و شیخ احمد را نیز از اعماق تیره و تار گودال تعصب و گمراهی درآورد و به روشنائی آفتاب هدایت تشیع رساند...

بالاخره شیخ محمد و برادرش شیخ احمد، هر دو به آیین تشیع اثنی عشری (دوازده امامی) را برحق و صواب یافتند و شیعه شدند و مذهب پیشین خود را ترک نمودند.

اما ماجرا در اینجا تمام نشد، کم کم خبر شیعه شدن آن دو برادر عالم و روحانی، در شهر انطاکیه سوریه پیچید. مردم دسته دسته به نزد آنها می آمدند و علت شیعه شدنشان را می پرسیدند. آنان نیز مطالب کتاب المراجعات را بر مردم عرضه می کردند...

در پی این حادثه شگفت انگیز، افراد زیادی در سوریه، لبنان، ترکیه و... توسط این دو برادر، راه هدایت را یافته و به حقیقت پیوستند و مذهب شیعه را انتخاب کردند و مذهب سنی را ترک گفتند...

بعدها استاد محمد مرعی الامین، کتابهای فراوانی در زمینه ترویج مذهب تشیع نوشت. مانند کتاب «رحلتی من الضلال الی الهدی» «سبل الانوار» و...

تایکسال پول لازم نداشتم

از علم الهدی 'ملایری نقل شده است که گفت: در ایام اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم حوزوی، مدتی از نظر مادی در فشار بودم. تا اینکه روزی برای تهیه نان و خوراک از خانه بیرون رفتم و چون پول نداشتم باناراحتی چندبار از اول بازار تا آخر آن را رفتم و آمدم و نمی توانستم درد خود را به کسی بگویم. سپس از بازار بیرون آمده و داخل کوچه شدم، ناگاه مرحوم سید مرتضی کشمیری را دیدم. به من که رسید بدون مقدمه فرمود: تورا چه می شود؟ جدت امیرالمؤمنین (ع) نان جو می خورد و گاهی دوزخ هیچ نداشت.

و مقداری از گرفتاریهای آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلی داد و فرمود: صبر کن! البته فرج می شود. باید در نجف زحمت کشید و رنج برد. بعد آن مرحوم چند سکه پول خرد در جیب ریخت و فرمود آن را شمار و به کسی هم خبر نده. و از آن هر چه می خواهی خرج کن. سپس ایشان رفت. من به بازار آمدم و از آن پول نان و غذایی تهیه کردم و با خود گفتم: حال که این پول تمام نمی شود. خوب است مقدار بیشتری خرج نمایم و در آن روز گوشت خریدم. به خانه که رسیدم، همسرم گفت معلوم می شود برای تو فرجی شده. گفتم بله. گفت پس مقداری پارچه برایمان بخر. به بازار رفتم و از بزاز مقداری پارچه خریدم و دست در جیب کرده و مقداری پول بیرون آوردم جلوی او گذاشتم و گفتم: آنچه قیمت پارچه ها می شود بردار و اگر کسری دارد بدهم. پولها را شمرد، مطابق با طلب او بود. بیش از یکسال حال من چنین بود که همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج می کردم و به کسی هم اطلاع ندادم. تا اینکه روزی برای شستشو لباسم را د آورده بودم. یکی از بچه ها پولها را بیرون آورده و به مصرف همانروز رساند و تمام شد.

ولادت سرور زنان عالم

فاطمه زهراء (س) در سال پنجم بعثت، در بیستم جمادی الثانی در مکه متولد شد. و نسل رسول خدا (ص) بوسیله حضرت فاطمه (ع) ادامه پیدا کرده است و این از معجزات اختصاصی اهل بیت (ع) است. گفته اند که در حال حاضر در ایران 4 میلیون سید و در عراق 1/5 میلیون سید و در اندونزی 20 میلیون سید و در سایر کشورها نیز 20 میلیون سید وجود دارد که جمعاً 45/5 میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه (س) پنجساله بود که مادرش خدیجه (س) رحلت نمود او در 9 سالگی با علی (ع) ازدواج نمود. و در سن 18 سالگی در مدینه رحلت یافت.

تکبیر در عروسی

رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.

رسول خدا بفدایش

11- فردای شب زفاف فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی (ع) داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

حرکت آسیاب بدون چرخاننده

روزی ام ایمن به خانه حضرت فاطمه (س) رفت و دید که حضرت خوابش برده و آسیاب بدون گرداننده می گردد و گهواره حرکت می کند و تسبیح می چرخد و صدای ذکر خدایم آید و جاروب در حیات جارو می کند! با تعجب نزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را عرض کرد. حضرت فرمود ای ام ایمن! بدان که دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود. جبرئیل آمد که آسیاب را بگرداند و میکائیل آمد که گهواره حسین را بچرخاند و اسرافیل آمد که ذکر گفته و حیات را جاروب نماید. و جبرئیل این شعر را می خواند:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّعَلِّ وَحْسِينٍ وَحَسَنٍ
كُلُّ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لَهُمْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَيْرِ حَزَنٍ.

هدیه پیامبر به زهرا و علی

«وقتی صبح عروسی حضرت زهرا، رسول خدا به دیدار او آمدند. فرمودند هدیه من به شما این است که کارهای خانه را تقسیم می کنم. کارهای داخل خانه برای زهرا که نامحرم او را نبیند و کارهای خارج از خانه برای امیرالمؤمنین.

در این موقع حضرت زهرا فرمود: وقتی رسول خدا این مسئولیت کار خارج از خانه را از من برداشت فقط خدا می داند چقدر من خوشحال شدم.»

سلمان و میوه بهشتی

بعد از رحلت رسول خدا (ص) تا مدتی سلمان از خانه بیرون نیامد. روزی از خانه بیرون آمد و در کوچه با امیرالمؤمنین (ع) برخورد نمود. حضرت فرمود دختر رسول خدا (ص) احوال تو را پرسیده است. سلمان گفت نتوانستم جای خالی رسول خدا (ص) را ببینم لذا در خانه ماندم. ولی الحال خدمت حضرت فاطمه (س) مشرف می شوم. وقتی بحضور بانوی دو عالم رسید، حضرت

فرمود روزی در حال ناراحتی نشسته بودم و درباره قطع وحی از خانه ما بعد از رحلت رسول خدا (ص) فکر می کردم که ناگاه سه زن بلند بالا وارد خانه شدند و معلوم شد که اینها حوریّه بهشتی هستند و برای شما و ابوذر و مقدار خرما ی بهشتی آوردند. سپس حضرت چند دانه خرما به سلمان دادند. سلمان خرما را برداشت و از خانه بیرون آمد. در کوچه به هر کس می رسید او می پرسید سلمان با خود مُشک و عنبر داری؟ وقتی آنها را خواست بخورد دید هسته ندارند.

حضرت فاطمه زهرا (س) و فاطمه معصومه (س)

پدر آیه الله نجفی مرعشی، ختمی را برای پیدا کردن قبر فاطمه زهراء گرفته بود. امام باقر را در رؤیا دید، امام به ایشان فرمود: عَلَيْكَ بِكَرِيمَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ! وی تصور کرد که مراد امام، حضرت فاطمه زهراء است. گفت: من هم بدنبال آرامگاه شریفش هستم. امام فرمود: مرادم مرقد شریف حضرت معصومه در قم است. خداوند اراده کرده بنا به مصالحی قبر شریف زهراء پنهان باشد ولی مرقد حضرت معصومه را تجلیگاه آرامگاه شریف حضرت زهراء قرار داده است.

این بانو در سال 201 جهت ملاقات با برادرش ثامن الحجج علی بن موسی الرضا از مدینه بطرف خراسان حرکت کرد ولی در قم بیمار شده و در آنجا رحلت فرمود.

حضرت امام رضا زیارتنامه ای برای زیارت این بانو تجویز فرمودند که از جمله عباراتش این است:

«يَا فَاطِمَةُ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّانِ». یعنی ای فاطمه!

برایم در رسیدن به بهشت شفاعت فرما که تو نزد خدا گرانمایه و صاحب مقامی.

همچنین در تسبیح قبل از زیارت حضرت معصومه (س)، امام رضا (ع) فرمودند: ابتدا

34 بار الله اکبر سپس 33 بار سبحان الله سپس 33 بار الحمد لله بگویند.

چهار بانو

یک حدیث آمدیادم گفته پیغمبر است آنچه پیغمبر بگوید وحی حی داور است
 آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه در نزد حق آبرو دارند و این فرمایش از پیغمبر است
 اولین فرد مسلمان است ام المؤمنین دین اسلام از خدیجه صاحب زیب و فراست
 مادر زهرا اطهر، همسر ختم رسل شوهر خود را در آغاز رسالت یاور است
 فاطمه بنت محمد (ص)، رحمه للعالمین روز رستخیز قدرش از همه بالا تراست
 مورد اکرام بی پایان ذات ذوالجلال شوهرش ساقی کوثر، شیرحق را همسر است
 ام پاک مجتبی و شاه مظلومان حسین مام کلثوم است و زینب جدۀ نه گوهر است
 صد هزار افسوس با این حشمت و جاه و مقام از جفای غاصبان حق شوهر، مضطر است
 کی کشد امروز (اشرف) دست از دامان او سایه لطفش چو فردا بانوان را بر سر است

زن مبتله!

امام رضا فرمود: زنی به امام باقر 7 گفت: من مبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبیل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.
 امام فرمود: چرا؟ گفت: می خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه هم قبل از تو این کار را می کرد! زیرا هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه پیشی بگیرد.

اگر حق خانواده نبود...

«امام سجاد (ع): به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر ده یک، از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان، شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق، یکی از آنها را ادا نتواند کرد بجا آورم، به خدا سوگند نمی توانم، جز آنکه خدا مرا چنان بیند که در شب و روز و خلوت و آشکار، چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش، آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم

و دل خود را به سوی خدا متوجه می‌ساختم و دیده و دل بر نمی‌گرفتم تا خدا جانم را بگیرد و اوست بهترین حکم کنندگان.» «هزار و یک نکته درباره نماز»

عبادت امام عصر (عج)

«امام کاظم (ع) بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند: پدرم فدای کسیکه شکمش فراخ و ابروانش پیوسته و ساقهای پایش باریک و فاصله مابین دوشانه‌اش، دور و رنگ چهره‌اش گندمین و میان سیاه و سفید است و باوجود رنگ گندمی، زردی به واسطه بیداری شب پیوسته بر او نمایان است. پدرم فدای کسیکه شبها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان را می‌پاید. و...» «فلاح السائل سید بن طاووس»

اولین مخلوق؟

جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا (ص) پرسید: اولین مخلوق خدا چه بود؟

فرمود: ای جابر! نور پیغمبرت بود که خدا اول آنرا آفرید و سپس از او هر چیز دیگری را خلق کرد. وقتی خدا نور مرا خلق کرد، تا مدتی نور مرا در مقام **قُرب** قرار داد. بعد این نور را **چهار قسمت** کرد. از یک **قسم عرش** را آفرید. از یک **قسم کرسی** را آفرید. از یک **قسم حاملان عرش** را آفرید و **قسم چهارم** را در مقام **حُبّ** قرار داد. سپس آنرا به **چهار قسمت** نمود و از یک **قسم لوح** را آفرید. از یک **قسم قلم** را آفرید. از یک **قسم بهشت** را آفرید و **قسم چهارم** را در مقام **خوف** قرار داد. سپس آنرا به **چهار قسمت** نمود و از یک **قسم ملائکه** را آفرید. از یک **قسم خورشید** را آفرید و از یک **قسم ماه** را آفرید و **قسم چهارم** را در مقام **رجاء** قرار داد. سپس آنرا **چهار قسمت** کرد. از یک **قسم عقل** را آفرید. از یک **قسم علم و حلم** را آفرید. از یک **قسم عصمت** را آفرید و **قسم چهارم** را در مقام **حیاء** نگاه داشت. سپس آنرا به **صدویست**

و چهار هزار نور تقسیم کرد و از هر نوری پیامبری را آفرید و از ارواح آنان، ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید. (المیزان ذیل آیه 32 بقره)

برتر از فرشتگان

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید!

چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آنکه ما در توحید و خداشناسی، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگار بر آنها سبقت گرفتیم. زیرا نخستین چیزی که خداوند آفرید، ارواح مابود که خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت. سپس فرشتگان را آفرید و چون آنها ارواح ما را یک نور مشاهده کردند. امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است.

از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی بجز الله نیست.

پس هنگامیکه بزرگی محل (و مقام) ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا و یا پائینتر از او عبادت شویم!

پس هنگامیکه قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: لا حول و لا قوّه الا بالله العلی العظیم تا بدانند که هیچ نیروئی جز نیروی الهی نیست.

و چون نعمتی که خداوند بر ماداده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، گفتیم: الحمد لله. تابدانند که حقوق خداوند متعال بخاطر نعمتهائی که به ماداده چیست. فرشتگان هم الحمد لله گفتند.

پس فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمائی شدند. سپس خداوند متعال آدم(ع) را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و به فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما که در صلب آدم بودیم، بر او سجده کنند. در واقع سجده آنها بندگی خداوند بود و احترام و طاعت آدم بود که مادر پشتش بودیم.

و چگونه از ملائکه برتر نباشیم و حال آنکه در معراج وقتی به آسمانها بالا رفتم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تورا بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو! ولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جائی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالا رفتم تا در جائیکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای

کسیکه از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدایا! اوصیای من کیانند؟

نداشت که: ای محمد! اوصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته شده است. که اول آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها مهدی امت من است. (مکیال المکارم ج 1 ص 57)

اخلاق عظیم رسول خدا (ص)

امام صادق (ع) اخلاق پیامبر را اینگونه معرفی کرده است:

از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعتر و عادلتر بود. هرگز دستش به نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود.

هرگز پولی نزد او نماند و بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد.

در خانه را خود می گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند و آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می کرد، قبول می نمود و زیاد نگاه به صورت مردم نمی کرد و هرگز برای دنیا بخشم نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی سنگ به شکم می بست. هر چه (سرسفره) حاضر می کردند میل می کرد و انگشت نقره در انگشت

کوچک دست راست می نمود. خربزه را دوست داشت و هنگام وضو مسواک می نمود و ادب هر کس را رعایت می فرمود. و عذر هر که عذر می آورد، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد ولی هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز خدمتکاران خود را نفرین نکرد و بد را بخوب جواب می داد و ابتداء به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی یاد خدای کرد. «حیوة القلوب»

انس بن مالک درباره حضرت رسول (ص) می گوید:

پیامبر به عیادت مریض می رفت. در تشیع جنازه شرکت می نمود و حتی دعوت یک غلام را قبول می کرد.

در جنگ خیبر در حالیکه بر الاغی سوار بود، به مردم حتی زنان و کودکان سلام می نمود.

من ده سال خدمتکار حضرت بودم، در این مدت همیشه بوی عطر حضرت به مشام می رسید. و بویی خوشتر از او به مشام نرسیده است. وقتی با شخصی دست می داد تا او دستش را نمی کشید، حضرت دستش را نمی کشید. و تا او ایستاده بود، حضرت هم می ایستاد و هرگز در مقابل کسی، پایش را دراز ننمود. هرگاه شخصی را سه روز نمی دید، احوالش را جویا می شد. اگر می گفتند به سفر رفته است، برایش دعا می کرد و اگر می گفتند مریض است. به عیادتش می رفت. و اگر می گفتند در خانه است، بدیدارش می رفت. «زندگانی پیامبر اسلام»

زنده شدن حضرت سام!

در زمان پیامبر (ص) عده‌ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:

ما باقیماندهٔ ملتهای گذشته از آل نوح (ع) هستیم. حضرت سام (ع) که جانشین نوح (ع) بوده است در کتابش آورده که هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی (ع) اشاره کرد. گفتند اگر از او معجزه‌ای بخواهیم می‌تواند انجام دهد؟

فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی (ع) فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!

علی (ع) همراه آنان به مسجد رفت و دور کعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می‌درخشید و خاک از سر و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

اشهد أن لا اله الا الله وأنَّ محمداً رسول الله سيد المرسلين وأَنَّكَ عليٌّ وصيَّ محمد سید الوصیین وانا سام بن نوح!

در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافهٔ سام را با آنچه در کتاب آمده مطابق دیدند.

آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب نوح (ع) هستیم!

سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی (ع) سلام کرد و در تابوت خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد.

آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا اسلام است. «بحارج 41 ص 212»

شطیطهٔ نیشابوری شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مُهر و موم شده شامل هفتاد

سؤال که در هرورقی یک سؤال نوشته شده بود به اودادند تا به امام بعد از امام صادق(ع) که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد!

محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم(ع) رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شطیطه و ژاکت او را بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد. ای ابوجعفر! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌های خودم را که پنبه‌اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا(س) است و خواهرم حکیمه آنرا رشته است است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بر بدن تو می آیم.

سپس امام فرمود: ای ابوجعفر! اگر مرا بر بالین شطیطه دیدی بکسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید اشخاصی که امام اموال آنان را بلر گردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم(ع) شده اند و فقط شطیطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطیطه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام را به اوداد.

همانطور که امام خبر داده بود، شیطیه نوزده روز بعد از دنیا رفت و امام بربالین او حاضر شد و براو نماز خواند و به محمد بن علی فرمود: سلام مرا به یاران برسان و بگو: من و هر کسی که امام است باید بر جنازه های شما در هر شهری که باشید، حاضر شویم. پس از خدا در کارهایتان پرهیزید!

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی (ع) را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ایات امام بشرح زیر است:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستزلوا بعد عز من معاقلهم	واسكنوا حُفراً یا بُس ما نُزلوا
ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم	این الاساور والتيجان والخلل
این الوجوه اللتی كانت منعمه	من دونها تضرب الاستار والكلل
فافصح القبر عنهم حين سائلهم	تلك الوجوه عليها الدود تنتقل
قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا	واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اكلوا

«ستمگران در قله های بر فراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بد فرو آمدنی بود؟ وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که: کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟ کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرمها بر این صورتهای غلطند! یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرمها خورده می شوند.»

آیه تطهیر

امیر المؤمنین (ع) پاک بود همانطور که خدا می فرماید: اَنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرا

همانا خدا اراده کرده است که هر پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شمارا پاک کند پاک کردنی. عده ای از اصحاب از جمله سعد بن ابی وقاص، عایشه، انس بن مالک، ابوهریره، ام سلمه و حتی عده ای از دشمنان اهل بیت (ع) این آیه را مخصوص پنج تن آل عبا می دانند. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) تا نه ماه رسول خدا (ص) در خانه امیر المؤمنین (ع) می رفت و این آیه تلاوت می فرمود. و در روایت دیگر آمده که رسول خدا (ص) تا 12 ماه در خانه امیر المؤمنین (ع) می رفت و می فرمود: السلام علیکم با اهل بیت النبوة اَنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرا

رسول خدا (ص) فرمود: اَنَا وَاَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ. من و اهل بیت من از گناهان پاک

هستیم.

آیه مباهله

آیه مباهله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْنِمْ اِبْنَانَا وَ اِبْنَاكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِينَ پس بگو بیایید ما و شما با پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و نفسهایمان و نفسهایتان پس بهم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

در مباحله رسول خدا (ص) به همراه امیر المؤمنین (ع) که نفس رسول خدا (ص) است و به همراه فاطمه (س) و حسنین برای مباحله حرکت نمودند. و در روایتی فرمود خَلَقَ اللَّهُ أَنَا وَعَلَى مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ. خداوند من و علی را از یک نور آفرید.

آیه ابتلی'

حضرت ابراهیم (ع) بوسیله اسامی مبارک اهل بیت (ع) امتحان شد: «وَإِذَا ابْتُلِيَ 'ابراهیم رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ. آنگاه که خدا ابراهیم (ع) را بوسیله کلمات امتحان کرد و او هم کلمات را تمام نمود.

از امام صادق (ع) راجع به کلمات پرسیدند. فرمود اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین. خدا را به حق اهل بیت (ع) سوگند داد.

آیه مودت

قُلْ لَا اسئلكم عَلَىٰ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز محبت به اهل بیت.

چه کسی خویش و نزدیک و اهل بیت رسول خدا (ص) است؟ آیا از حضرت فاطمه (س) افضل پیدا می شود؟ آیا دختر رسول خدا (ص) خویش او نیست یا حضرت فاطمه (س) که رسول خدا (ص) او را جزو خود می داند خویش پیامبر نیست؟ پس دوستی با اهل بیت کجاست؟ مودت با اهل بیت کجاست؟ آیا کسی افضل از امیر المؤمنین (ع) است که هم پسر عموی رسول خدا (ص) است و هم داماد او و حمایت کننده رسول خدا (ص) است. آیا کسی بالاتر از حسن (ع) و حسین (ع) جزو خویشان رسول خدا (ص) قرار می گیرد؟ پس مودت آنها کجا رفته است؟

آیه تلقی'

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ.» آدم(ع) از خدا کلماتی را فرا گرفت. وبا آنها توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد.

از رسول خدا(ص) راجع به کلمات فوق سؤال شد. فرمود: آدم(ع) خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد و خدا توبه او را پذیرفت.

از امام هادی(ع) راجع به کلمات مذکور سؤال شد. فرمود: نحن کلمات ما آن کلمات هستیم.

آیه ولایت

روایت است که امیرالمؤمنین(ع) با جمعی از اصحاب نماز می خواند. فقیری به مسجد آمد و تقاضای کمک کرد. ولی کسی به او کمک نکرد. ناگاه امیرالمؤمنین(ع) که در حال رکوع بود به فقیر اشاره کرد که انگشتر او را درآورده و ببرد. و در این مورد آیه زیر نازل شد.

«أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» همانا ولی شما در مرتبه اول خداست و بعد رسول خدا(ص) و سوم آن کسی است که اقامه نماز می کند و در حال رکوع زکات می دهد.

این آیه خیلی روشن بر امامت علی(ع) دلالت می کند. و این برای اهل عدالت و پیروان حق روشن است. اما افسوس عده ای کورند.

داستانی درباره انگشتری که حضرت به فقیر داد نقل می کنند که مرد فقیر با اینکه گرسنه بود ولی دلش نیامد آن را بفروشد تا اینکه بناچار انگشتر را به نانو داد و در مقابل نان خواست. نانو انگشتر را در ترازو قرار داد و در کفه دیگر تعدادی نان ریخت اما کفه انگشتر همچنان پایین بود. نانو تعجب کرد و خیلی به فقیر زده و انگشتر را برای خود برداشت. سپس آن را به زرگردان داد و او مقداری پول گرفت. فقیر ماجر را برای امیرالمؤمنین(ع) تعریف کرد. حضرت

باتفاق او نزد نانوا رفتند. و نانوا گفت که انگشتر نزد زر گراست. نزد زر گر رفتند و حضرت فرمود این انگشتر مال توست؟ گفت آری. حضرت فرمود پس اگر می توانی آن را خراب کن و دوباره بساز. زر گر انگشتر را در آتش گذاشت ولی هر چه با چکش بر آن زد اثری نداشت! او با مشاهده این معجزه مسلمان شد.

آیه اطعام.

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» آنان در راه دوستی خدا به فقیر و یتیم و اسیر غذا می دهند و می گویند ما فقط برای رضای خدا به شما غذا می دهیم و از شما انتظار پاداشی نداریم.

«فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) و فضه سه روز روزه نذری داشتند. روز اول فاطمه (س) تعدادی نان تهیه کرد. اما موقع افطار ناگاه مسکینی در خانه را بصدا در آورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه همه افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار کردند و برای روز بعد روزه گرفتند. روز دوم باز فاطمه (س) مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی در خانه را بصدا در آورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند. روز سوم نیز فاطمه (س) مقداری نان تهیه کرد. ولی موقع افطار اسیری در خانه اهل بیت (ع) را بصدا در آورد و تقاضای غذا نمود. اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند. روز چهارم وقتی پیامبر دیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را بدها برداشت. ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خدا از ایثار آنان تعریف نمود.

آیه امانت

أَنَا عَرْضْنَا لِأَمَانَةٍ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا مَأْمَانَتِ (عهد و تکلیف الهی) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمودیم، اما آنها امتناع کردند و ترسیدند ولی انسان قبول کرد و او بسیار ظالم و جاهل است. (چون اگر به این عهد عمل نکند و قدر این مقام عظیم را نداند، بخودستم کرده و جهنمی می شود).

امام صادق (ع) فرمود وقتی که خدا ائمه (ع) را آفرید، فرمود کسی در نزد من برتر از اینها نیست. آیا کسی هست که این امانت را بدوش بگیرد بارش را حمل کند؟ ولایت علی (ع) امانت خدا بر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه شد ولی بنص قرآن قبول نکردند که از عهده آن برآیند ولی انسان قبول کرد. پس اگر قدر بدانند بهترین عظمت است ولی افسوس که لایعرفه. قدر آن رانمی شناسد.

آیه نجم

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ.» «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»

در روایت مصداق جایگاه ستارگان را اهل بیت (ع) ذکر کرده اند. و یا ستارگان را علی (ع) و یازده فرزندش ذکر نموده اند در حدیثی از رسول اکرم (ص) که فرمود من مانند خورشید هستم و علی مانند ماه و زهره او حسن و حسین مانند ستارگان هستند

آیه تبلیغ

بعد از مراسم آخرین حج وقتی رسول خدا (ص) به غدیر خم رسیدند به مسلمانان فرمودند در اینجا توقف نمائید. زیرا طبق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر

رنکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند. همانا خداوند کفار را هدایت نمی کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی (ع) به مردم، نازل شده است. در این هنگام رسول خدا (ص) خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستی که من در میان شما دو چیز پربها، امانت می گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السَّيِّدُ أُولَىٰ بِنَفْسِكُمْ؟ قالوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ! آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.» بعد از بیعت با امیرالمؤمنین (ع)، آیه نازل شد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

روایات در ولایت امیرالمؤمنین (ع)

از رسول خدا (ص) روایت شده که خدا فرمود: ولایة علی بن ابیطالب حصنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. ولایت امیرالمؤمنین (ع) قلعه محکم من است که هر که داخل این قلعه شود از عذابم ایمن شود.

این روایت شرطی نداشت ولی امام رضا(ع) در حدیث سلسله الذهب از خدا نقل فرمود: کلمه لا اله الا الله حصنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذَابِي. سپس امام رضا(ع) فرمود بشرطها و شروطها و انا مِنْ شروطها. که حضرت شرط این حدیث را ولایت ذکر می کند. زیرا با پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین(ع)، دیگر انسان گناه نمی کند. جنایت نمی کند. زور گوئی نمی نماید. و اگر کسی ادعای ولایت امیرالمؤمنین(ع) بکند ولی اعمال بدی داشته باشد ولایتش ظاهری است.

حدیث يوم الدار

سه سال نبوت رسول خدا(ص) پنهان بود و چند نفری بیش نمی دانستند. اما ناگاه آیه نازل شد: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. خویشان نزدیک را انذار بده!

با این دستور، پیامبر در ابطح (مکه) پیا ایستاد و فرمود:

منم رسول خدا! شمارا به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت هائی که نه سود می دهند و نه زیان می رسانند و نه می آفرینند و نه روزی می دهند و نه زنده می کنند و نه می میرانند، دعوت می نمایم.

«همچنین پیامبر، چهل نفر از سران قریش را دعوت نمود و نبوت خود را اعلام کرد و فرمود: هر که اولین نفری باشد که با من بیعت نماید، او جانشین و وزیر و برادر من خواهد بود. در این جلسه، تنها علی(ع) که اولین شخصی بود که اسلام آورد، با پیامبر بیعت نمود و رسول خدا(ص) او را جانشین خود معرفی فرمود. و گفت: إِنَّ هَذَا اخِي وَوَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي فَيَكُم فَاَسْمَعُوا لَهُ واطيعوا. این، جانشین و برادر وصی من در میان شماست پس باید از او اطاعت نمائید.

در سخن دیگر رسول خدا (ص) فرمود: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَإِنْ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ عَلَى بَنِ ابِطَالِبٍ. هر پیامبری جانشینی دارد و جانشین من علی بن ابی طالب است. و فرمود: عَلِيُّ إِمَامُكُمْ وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي. علی بن ابی طالب پیشوا و امام شما بعد از من است.

آدم چه گفت؟ گفت که نور جبینش را تا از صراط در گذرم پیشوا کنم
موسی چه گفت؟ گفت که بی دستپارایش من کیستم که چوب را همی اژدها کنم
عیسی چه گفت؟ گفت که بی نیروی علی من کیستم که جای بچارم سماء کنم
ادریس گفت پیش علوم و علای وی من کیستم که دعوی علم و علا کنم

اعجاز در تولد امیرالمؤمنین (ع)

یکی از راههای شناخت مقام امیرالمؤمنین (ع)، مسئله تولد حضرت در داخل کعبه بوده است. شیخ طوسی در امالی خود از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده که ما با عده‌ای از بنی هاشم در کنار کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد در حالیکه باردار بود آمد و پرده کعبه را گرفت و گفت! ای معبود یگانه! بتو و پیامبرانت و کتابهائی که فرستاده‌ای، ایمان آورده‌ام. و من تابع دین جد خود (فاطمه) فرزند اسد فرزند هاشم فرزند عبدمناف نسبش به ابراهیم خلیل می‌رسد) هستم. از تو کمک می‌خواهم. بحق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرد و بحق این طفلی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید، تولد این کودک را بر من آسان نما. ناگاه دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد داخل شد و دوباره دیوار بهم آمد. ما بلند شدیم و هر چه کردیم در کعبه باز نشد. و این داستان در زبان مردم معروف شد. روز چهارم دوباره خانه خدا شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که کودک در بغل داشت، بیرون آمد. مردم اطراف او را گرفتند و از او استقبال نمودند.

روایت است که وقتی امیرالمؤمنین (ع) متولد شد، ابوطالب او را در بغل گرفته و با همسرش بدرگاه خدا عرضه داشتند که خدایا نامی برای این کودک انتخاب نما! ناگاه ابری پیدا شد و لوحی از آن بیرون آمده و به سینه مبارک امیرالمؤمنین (ع) چسبید. این کلمات در آن لوح نوشته شده بود:

خُصِّصَتْما بالولد الزکی الطاهر المنتخب المزکی

واسمه من شامخ علی علی اُشْتُق من العلی

«که خدا فرموده اسم او را از نام خود که علی هست انتخاب نمودم.

همچنین روایت شده که چون فاطمه بنت اسد از کعبه بیرون آمد هاتفی نداداد که ای فاطمه! نام این مولد را علی بگذار. زیرا نام من علی اعلی^۱ است و من او را از قدرت و عزت و جلال و عدل خود آفریدم و نام او را از نام خود جدا کردم. و او را خود تربیت می کنم و به آداب خویش متأدب گردانیدم و او اولین کسی است که در بام خانه ام اذان بگوید و بتهارا سرنگون سازد. گوهری شد از درون کعبه بیرون از صدف کرد بیت الله را با آن شرف بیت الشرف گوهری سنگین بها رخشان شده از بیت الحرام که ثریا تا ثریا را کرد کمتر از خرف

ابوطالب چهار پسر و دودختر داشت. عقیل و طالب و جعفر و علی و فاخته و هانیه.

امیرالمؤمنین (ع) از نگاه رسول خدا (ص)

1- «من و علی از یک درختیم و بقیه مردم از درختهای دیگر هستند.»

2- «من شهر علمم و علی در این شهر است. پس هر که بخواهد وارد این شهر شود، از در داخل شود.»

3- «علی با حق است و حق با علی است و این دو همیشه با هم هستند.»

- 4- «ای عمار! اگر دیدی همه مردم از راهی میروند و علی (ع) از راه دیگری. توباً علی برو.»
- 5- «در معراج همه پیامبران را جمع دیدم، خدا بمن وحی کرد که از آنها پرس که به چه چیزی مبعوث شده‌اند؟ منم از آنها پرسیدم. گفتند: ما مبعوث شدیم به: شهادت «لا اله الا الله» و اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابیطالب.»
- 6- «نگاه کردن به صورت علی (ع) عبادت است.»
- 7- «ای فاطمه! من تو را به ازدواج شخصی در می آورم که اسلامش از همه با سابقه تر و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه عظیم تر است.»
- 8- «اگر درختان قلم شوند و دریاها مرگب و جنیان حسابگر و آدمیان بنویسند! نمی توانند، فضایل علی بن ابی طالب (ع) را شماره نمایند.»
- 9- «روز قیامت، علی بن ابیطالب را به هفت نام بخوانند:
یا صدیق! یا دال! یا عابد! یا هادی! یا مهدی! یا فتی! یا علی!»
- 10- «برای احدی عبور از صراط جایز نیست مگر اینکه علی (ع) جواز عبور او را امضاء کند.»
- 11- «ای علی! هیچ بنده ای خدا را با حالت انکار ولایت تو، ملاقات نمی کند الا آنکه با حال بت پرستی خدا را ملاقات می نماید.»
- 12- «ای پسر عمر! بد رستیکه علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسد است. علی نسبت به من بمنزله نفس از نفس است. بد رستیکه علی نسبت به من مثل نور نسبت به نور است. بد رستیکه علی نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است. بد رستیکه علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»
- 13- «ای علی! هر که بعد از رحلت من، تو را دوست داشت، خدا عاقبت او را با امن و ایمان ختم می کند. و کسیکه با حال دشمنی تو بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است.»

- 14- «ای علی! دست تو در دست من است و روز قیامت هر کجا من وارد شدم، تو هم وارد می شوی.»
- 15- «بزودی فتنه ها شما را در بر می گیرد. پس در این حال با علی بن ابیطالب باشید. چون اوست اولین کسی که در روز قیامت مرا می بیند و با من دست می دهد و او بامن است در مرتبه بلند و اوست جدا کننده حق و باطل.»
- 16- «ضربت علی بن ابیطالب در جنگ خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.»
- 17- «اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند، همانا در قیامت، ایمان علی بر ایمان امت بتازد و راجع خواهد بود.»
- 18- «پیامبر در تفسیر آیه «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه» فرمود: ای علی! تو و شیعیان خیر البریه هستی و در قیامت راضی و مرضی می باشید و دشمنان شما محزون بوده و دستهایشان به گردن بسته است.»
- من و علی از یک نور در چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم (ع) خلق شدیم و خداوند پس از خلقت آدم (ع)، نور ما را در صلب او قرار داد و ما باهم بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی امامت قرار گرفت.»
- 19- «علی دریائی است موج زننده و آفتابی است نور دهنده. دست او از فرات بخشنده تر و قلب او از دنیا وسیع تر است. لعنت خدا بر کسی باد که با او دشمنی بورزد.»
- 20- مَنْ اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله. هر که از علی (ع) اطاعت کند از من اطاعت کرده است. و هر که از من اطاعت نماید از خدا اطاعت کرده است.

21- مَنْ انْكَرَ عَلِيًّا فَقَدْ انْكَرَنِي وَمَنْ انْكَرَنِي فَقَدْ انْكَرَ اللَّهَ. هر که منکر علی (ع) باشد مرا انکار کرده و هر که مرا انکار کند خدا را انکار نموده است.

22- يَا عَلِيُّ! حَرْبُكَ حَرْبِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي وَدَمُكَ دَمِي وَأَنَا حَرْبُ لِمَنْ حَارِبُكَ وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا طَاهِرُ الْوَلَادَةِ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا خِيثُ الْوَلَادَةِ. ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو، صلح با من است و خون تو، خون من است. و من جنگ کننده با دشمن تو هستم. و حلال زاده تو را دوست دارد و حرام زاده تو را دشمن دارد.

23- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرَ مَعِيَ وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِيَ وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَكْسِي إِذَا كَسَيْتَ وَيَنْعِي إِذَا نَعَيْتَ وَأَنْتَ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ فِي الْعِلِيِّنَ وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرِبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ وَالْمَخْتُومِ الَّذِي خَتَمَهُ مِسْكٌ. ای علی! خدا درباره تو هفت خصلت داده است. تو اولین کسی هستی که با من از قبر محشور می شویم. و تو با من در صراط می ایستی و شفاعت می کنی. تو اولین کسی هستی که با من ملبس به لباس بهشتی می شوی. تو اولین کسی هستی که با من در قیامت زنده می شوی. تو اولین کسی هستی که با من در اعلی علین ساکن می شوی. تو اولین کسی هستی که با من از رحیق مختوم که آخرش مُشک است، می نوشی. تو اولین کسی هستی که با من در حوض کوثر ملحق می شوی.

24- يَا عَلِيُّ! أَنْتَ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. ای علی! تو صراط مستقیم می باشی. ای علی! کسیکه پیروی غیر امام کند، کافر است.

25- ای علی! من اسم تو را در چهارجا همراه اسم خود دیدم: در معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم، سنگی دیدم که بر آن نام من و نام تو نوشته شده بود. وقتی به سدره المنتهی رسیدم، نام من و تو را نزدیک به هم دیدم. چون از آنجا به طرف عرش رفتم. در آنجا نام من و نام تو را نزدیک به هم نوشته بودند.

در سفر معراج به آسمان اول که رسیدم، قصری پر از طلا و نقره دیدم که فرشتگان اطراف آن بودند. پرسیدم این مال کیست؟ گفتند مال جوانی از بنی هاشم. در آسمان دوم نیز که رسیدم، قصری پر از طلا و نقره دیدم که فرشتگان اطراف آن بودند. پرسیدم این مال کیست؟ گفتند مال جوانی از بنی هاشم. در آسمان سوم تا هفتم نیز اینگونه بود. هنگام برگشت پرسیدم این جوان نامش چیست؟ گفتند: علی بن ابیطالب.

قال رسول الله (ص) إِنَّ حَلَقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِ الْحَمْرَاءِ عَلَى صَفْحَةِ الذَّهَبِ فَإِذَا دَقَّتِ الْحَلَقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيُّ! حَلَقُهُ دَرَبُ بَهْشْتِ از یاقوت سرخ بر صفحه‌ای از طلاست که هرگاه کوبیده شود صدا می‌کند: یا علی.

حجاج وانس بن مالک

روزی حجاج خونخوار، انس بن مالک را که خدمتکار رسول خدا (ص) بود، احضار نمود و گفت تو در مورد علی (ع) چه می‌گوئی؟ گفت اهل بهشت است. زیرا اولین کسی بود که اسلام آورد. حجاج گفت وای بر تو او در جنگهای مختلف مسلمین را بقتل می‌رساند! در حالی که خدا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالد آفیه‌ها. هر که مؤمنی را عمدتاً بکشد مکافاتش ابدی شدن در جهنم است. انس ناراحت شد و گفت: من شاهد بودم که

رسول خدا (ص) سه روز غذا نخورده بود که جبرئیل مرغ بریانی برای رسول خدا (ص) آورد. و گفت خدا سلام بتو رساند و این هدیه را فرستاد. رسول خدا (ص) گفت خدایا بهترین مخلوق را بفرست تا در خوردن این غذا بامن همراه شود. ناگاه امیر المؤمنین (ع) وارد شد و رسول خدا (ص) با او مشغول خوردن شدند. حجاج گفت تو دیوانه ای و اشتباه می کنی! اگر تو را بکشم، مردم گویند که خادم رسول خدا (ص) را کشت. ولی بیرون برو و بترس از اینکه این حدیث را بخوانی! انس گفت نمی توان پنهان کنم و تا زنده ام آن را نقل می کنم.

معجزاتی از قبر منور امیر المؤمنین (ع)

در کتاب دارالسلام نقل شده که چون سلطان مراد عثمانی تصمیم گرفت به زیارت مرقد علی (ع) برود در چهار فرسخی حرم، از اسب پیاده شد و امرا و دولتیان همگی پیاده شدند. علت را پرسیدند، گفتن چشمم که به قبۀ حرم افتاد، اعضاء و جوارح من به لرزه آمد بطوری که قدرت سواری نداشتم و پیاده شدم. گفتند راه دراز است استخاره کن که سواره بروی یا پیاده؟ استخاره کرد. این آیه آمد: فاخلع نعلیک اَنک بالواد المقدس طوی 'شاه فوری کفش را در آورد و با پای برهنه به حرم رفت. در آنجا محلی است که می گویند محل دوانگشت امیر المؤمنین (ع) است. داستان را پرسید، برایش داستان مرۀ بن قیس نقل نمودند. شخصی از منافقین گفت اینها داستانهای دروغینی است که شیعیان درست کرده اند. شاه گفت من خودم فردا از مرقد علی (ع) خواهم پرسید. روز دیگر سلطان دستور داد زبان آن منافق را قطع کردند. زیرا راست بودن داستان برایش مشخص شد.

داستان مره این است که او دارای ثروت زیادی بود. اما دین نداشت. یکروز دربارهٔ آباء واجد اش صحبت شد، به او گفتند همه آنها بدست امیرالمؤمنین (ع) (در جنگها) کشته شدند. او ناراحت شده وعده ای از افراد مسلح را جمع کرد و به بطرف نجف حرکت کرد. شش روز با مردم نجف جنگ کرد و وارد حرم شد و گفت: ای علی! تو پدران مرا کشتی! حال می خواهم قبر تو را نبش کنم! ناگاه دوانگشت شبیه ذوالفقار از قبر بیرون آمد و به کمر مره زد و او را دونیم نمود! سپس تبدیل به سنگ شد. اهل نجف آمدند و سنگ را از حرم بیرون انداختند. و از عجایب این بود که هر حیوانی بر آن سنگ عبور می نمود، بر آن بول می کرد.

گویند که وقتی نادر شاه خواست وارد حرم امیرالمؤمنین (ع) شود، جرأت نمی کرد و گفت زنجیری به گردنم ببندارید و مرا داخل حرم ببرید. کسی جرأت این کار را نداشت. ناگاه غریبه ای از بیابان ظاهر شد و زنجیر به گردن نادر انداخت و او را داخل حرم برد و بعد ناپدید شد. نادر دستور داد گنبدی طلائی برای حرم درست کنند. از او پرسیدند که بالای گنبد چه بنویسیم؟ گفت: یدالله فوق ایدیهم. فردای آن روز وزیر نادر گفت نادر سواد ندارد و این جمله بر زبانش جاری شد. اگر قبول ندارید از او پرسید که چه جمله ای بر گنبد بنویسیم؟ پرسیدند گفت یاد ندارم همان جمله دیروزی را بنویسید.

آیات در شأن امام عصر(ع)

- 1- یومئذ یرفع المؤمنون «امام صادق(ع): در موقع قیام قائم(ع)، اهل ایمان از یاری خدا خوشحال می شوند.»
- 2- واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة «لقمان 20» یعنی خدا نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما روزی کرد. «امام کاظم(ع): نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است که از دیدگان مردم مخفی است و گنجهای زمین در هنگام ظهورش آشکار می شود و هر چیز دوری برایش نزدیک می گردد.»
- 3- والنهار اذا تجلی لیل 2 «امام باقر(ع): مراد از روز، قائم ما اهل بیت است که هرگاه ظهور کند، بردولت باطل پیروز می شود.»
- 4- سیروا فیها لیلی وایاماً آمنین سبأ 16 «امام صادق(ع): مراد امام زمان است که در زمان او همه راهها ایمن است.»
- 5- فمهلّ الکافرین امهلهم زویداً طارق 18 «علی بن ابراهیم در تفسیر آن گفته است که: در زمان قیام قائم، او از جباران و طاغوتها انتقام می گیرد.»
- 6- یرفع الله لنوره من یشاء نور 35 «علی(ع): او قائم ما اهل بیت است.»
- 7- والفجر «امام صادق(ع): فجر لقب قائم ما است.»
- 8- جاء الحق وزهق الباطل «اسراء 81»
- 9- لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون «توبه 33» (بوسیله او دین بر کل زمین ظاهر می شود.)
- 10- بقیة الله خیر لکم «هود 86» (او باقی مانده حجتهای خداوند است)

- 11- و نرید ان نَمْنٌ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الائمۃ ونجعلهم الوارثین «قصص 5» (او حکومت مستضعفین را حاکم می سازد)
- 12- اَمَّنْ یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء «نحل 62» (او مضطری است که هرگاه دعا کند اجابت شود)

آیه نور

جابر گوید که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم امیرالمؤمنین (ع) چیزی بر زمین می نویسد و لبخند می زند. از حضرت علت تبسم را پرسیدم. فرمود: تعجب می کنم از کسانی که این آیه را می خوانند ولی به آن معرفت ندارد. بعد آیه 25 نور را تلاوت کردند «الله نور السموات والارض مثله کمشکاه فیها المصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کأنها کوب ذری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لاشرقیه ولا غربیه یکادزیتها یضیء ولومیمسه نار. نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله علیم حکیم.»

فرمود: مشکات «محمد» است. «مصباح» منم. «زجاجة الزجاجه» حسن و حسین هستند. «کأنها کوب ذری» علی بن الحسین است. «یوقد من شجرة مبارکه» محمد بن علی است. «زیتونه» جعفر بن محمد است. «لا شرقیه» موسی بن جعفر است. «لا غربیه» علی بن موسی است. «یکاد زیتها یضیء» محمد بن علی است. «لو لم تمسه نار» علی بن محمد است. «نور علی نور» حسن بن علی است. «یهدی الله لنوره من یشاء» قائم مهدی است. {تفسیر جامع ج 4 ص 494 و تفسیر برهان ج 2 ص 134}

لیلة القدر

عمر و ابوکر دیدند که رسول خدا (ص) سورة «قدر» را با خشوع و گریه قرائت می کند و آن را با حالی جانسوز می خواند. وقتی علت را پرسیدند، حضرت مطالبی فرمود از جمله گفت آیا می دانید که شخصی که هر امری بر او نازل می شود کیست؟ گفتند توهستی ای رسول خدا! فرمود آیبعد از من باز شب قدر وجود دارد؟ گفتند آری. فرمود بعد از من بر چه شخصی نازل می شود؟ گفتند نمی دانیم. حضرت دست مبارک بر سر علی (ع) نهاد و فرمود: اگر نمی دانید اینک بدانید که آن شخص بعد از من، این است.

قبرش مزار ملائکه است

رسول خدا (ص) فرمود: **الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات شهيداً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مغفوراً له. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات تائباً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً مستکمل الایمان. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات بفتح** **آلِ مُحَمَّدٍ مات بشّره ملک الموت بالجنّة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات جعل الله قبره مزار** **له من قبره بابان الى الجنة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات جعل الله قبره مزار** **الملائكة الرحمة.**

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، عزرائیل به او بشارت بهشت می دهد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز می شود.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار می دهد.

سخنانی از امام زمان (عج)

1- «من باقی مانده الهی (ادامه دهنده پیامبران و امامان) هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می باشم.»

2- «لعنت خدا و فرشتگان بر کسیکه یک درهم از مال ما را از روی حرام بخورد.»

3- «اموالی که شما بما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هر که می خواهد بما برساند و هر که نمی خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می دهید، بهتر است.»

4- «در حوادثی که برای شما پیش می آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»

5- «کیفیت انتفاعی که مردم در زمان غیبتم از من می برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند.»

6- «زیاد دعا کنید برای تعجیل در فرج. زیرا دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است.»

7- «هر که این دو رکعت نماز (نماز امام زمان) را در مسجد جمکران بخواند، گویا در خانه کعبه نماز خوانده است.»

8- «امام خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!

9- «ما از لغزشهایی که از بعضی از شیعیان سر می‌زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده‌اند که نیکان گذشته از آن دوری می‌کردند، مطلع هستیم. گویا آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنان شما، شما را از بین می‌بردند. تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمائید و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.»

10- «وقتی مهدی (ع) ظهور می‌کند، به دیوار کعبه تکیه می‌دهد و می‌فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمّد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده‌اند، من خبر می‌دهم و همه مردم را آگاه می‌سازم. و می‌فرماید:

ای مسلمانان! هر که می‌خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه‌های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند به طوری که علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه

خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را برخورد بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

11- «اگر شیعیان ما که خدا آنها را به طاعتش موفق بدارد، دلهایشان در وفای عهد و پیمانی که با ما دارند، گردهم می آید، از فیض دیدار ما محروم نمی شدند.»

12- «از خدا بترسید و تسلیم امر ما شوید و کارها را بما بسپارید. پس بر ما است که شما را از سرچشمه سیراب بر گردانیم. همان گونه که بردن شهابسوی سرچشمه به وسیله ما بوده است. و در پی آنچه از شما مخفی است، نروید.»

قائم (ع) از مافی الضمیر مطلع است؟ خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته ها را آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولی به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 101»

علم مهدی (ع)

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 123»

سورخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آورند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد.. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سورخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم در کوچه های

شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخوردۀ است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونس را برگردن نگیرد!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

بر خلاف انتظار، فردای آن شب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان (ع) توسل جست. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یک دفعه دیدم که مولایم امام زمان (ع) دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمامی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه

شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

کودک دوازده ساله سنی شفا یافت

«سعید چندانی» دانش آموز دوازده ساله سنی که در سال پنجم ابتدائی در دبستان محمد علی فائق زاهدان درس می خواند دچار سرطان در ناحیه شکم شد که او را در بیمارستان هزارتخت خوابی تهران بستری سپس او را در بیمارستان الوند عمل جراحی کرده و غده ای به وزن یک کیلو و نیم از شکمش در می آورند. اما در مدت کوتاهی جای غده پر می شود و پزشکان اظهار می دارند که با این رشد سریع غده، دیگر کاری از آنها ساخته نیست.

مادر سعید شبی در خواب می بیند که به او می گویند «سعید را به مسجد جمکران ببرید.»
 طبعا یک زن سنی نمی دانسته که مسجد جمکران کجا است؟ ولی با پرس و جو او را به مسجد جمکران قم راهنمایی می کنند. او هم دست فرزندش را گرفته و در سال 1372 با پسر دیگرش «محمد نعیم» به قم آمده و به مسجد جمکران می رود.

مادر سعید اعمال مسجد را فرا گرفته و با پسرش «محمد نعیم» اعمال را انجام می دهد. آنگاه عریضه ای تهیه می کند و آن را در چاه می اندازد و به امام عصر (ع) متوسل می شود.

آن شب که شب چهارشنبه بوده است عده زیادی به مسجد می آیند و در مسجد به عبادت و نیایش و توسل به بقیه الله می پردازند. مادر سعید با مشاهده این امر، توسلش را بیشتر کرده و با الحاح و اصرار از امام عصر (ع) شفای فرزندش را می خواهد. همچنین موقعی که به اطاق مسکونی در زائر سرای جمکران می رود، دو نفر از خدام به اطاق او آمده و عزاداری می کنند و همگی برای شفای سعید دعا می نمایند.

ساعت 3 بعد از نیمه شب، سعید در عالم رؤیا شخصی را می بیند که نوری او را فرا گرفته و به طرف او می آید. نور به سینه و شکم او می رسد و سعید از عالم رؤیا بیرون آمده و چون چیزی متوجه نمی شود دوباره می خوابد. صبح روز بعد وقتی می خواهد عصایش را بردارد و بلند شود، متوجه می شود که از درد شکم خبری نیست و بدنش سبک شده است. در آن وقت متوجه می شود که شفا یافته است و آن نور وجود مقدس حضرت صاحب الزمان (ع) بوده است. روز جمعه سعید و مادرش به تهران رفته و به بیمارستان الوند مراجعه می کنند. پس از عکسبرداری معلوم می شود که سعید صحیح و سالم است و از غده بدخیم سرطانی هیچ خبری نیست.

عالم وهابی شیعه شد

دکتر عصام العمد، فارغ التحصیل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد «ابن باز» مفتی اعظم سعودی و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعا و از مبلغین وهابیت و نویسنده کتاب علیه شیعه بنام «الصله بین الاثنی عشریه والغلاة» با آشنایی با یکی از جوانهای شیعه، با فرهنگ نورانی شیعه آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهبی شیعه مشرف گردید. سپس او کتابی به همین مناسبت نوشت. در این کتاب گفته است که وهابیت فهمیده اند که تنها مذهب آینده، مذهب شیعه امامیه است.

و از قول شیخ عبدالله الغنیمان استاد «الجامعه الاسلامیه» نقل نموده است که: وهابیین یقین دارند که تنها مذهبی که در آینده اهل سنت و وهابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.

همچنین شیخ ربیع بن محمد از نویسندگان وهابی می نویسد: باعث شگفتی است که برخی از برادران وهابی و فرزندان شخصیت های علمی و دانشجویان مصری، اخیرا شیعه شده اند.

شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان وهابی: با گسترش مذهب تشیع در میان جوانان مشرق زمین، بیم آن داریم که این فرهنگ در میان جوانان مغرب زمین نیز گسترش یابد. در اردن هم که اکثرا غیر شیعه هستند اخیرا تعدادی از جوانان حنفی مذهب، شیعه شده اند که نشان می دهد نور اهل بیت ع هر روز بیشتر شده وعده زیادی را بخود جذب نموده و از جهالت و انحراف فکری و اخلاقی به هدایت و سلامت می کشاند.

پایان

منابع

زنان مرد آفرین محمدی اشتهااردی

اصول سه گانه سیدمرتضی زمانی

96مجله مبلغان پیش شماره 2 معاونت تبلیغ مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

فلاح السائل سیدبن طاووس

داستانهای شگفت انگیز از مسجد مقدس جمکران حیدر قنبری قزوینی

مسند احمد بن حنبل

امامت ورهبری {شهید مطهری}